

آیا بجای سرای دیگر بزندگی دنیا خرسند شده اید ؟

پس نیست بهرهٔ نرندگی دنیا در برابر آخرت جز کمی . اگر (جهاد، بیرون نیائید (خداوند چه شما را عذاب کند به عذابی درد دهنده و بجز شما قوم دیگری را (برای خدمت دین و دفاع آن، بدل شما گیرد . و شما خداوند چه را هیچ ضرر رسانیده نتوانید و خداوند چه بر هر چیز تواناست . اگر شما رسول خدا چه را مدد نکنید بتحقیق خداوند چه او را مدد داده وقتیکه کافران او را بیرون بیرون کشیدند در حالیکه دوم تن از دو بود وقتیکه هر دو در غار بودند آنگاه که رسول برفیق خویش گفت : غمگین مشو بيشك الله چه با ما است . پس خداوند چه تسکین خود را بروی فرود آورد و او را به لشکرهای که نمی دیدید نیرو بخشید و دعوت کفار را فرود تر گردانید و سخن الله چه همانا بلند تراست و الله چه غالب با حکمت است . (جهاد، سبکسار و گرانبار برآئید و جهاد کنید بمال و نفس خویش در راه خدا چه اگر میدانید ، این (جهاد کردن، برای شما (از حیث فواید دنیا و آخرت ، بهتر است .

تفسیر : پس از فتح مکه معظمه و غزوهٔ حنین در سال نهم هجری

به رسول الله صلى الله عليه وسلم، معلوم گردید که پادشاهان

شام (مللغشا) میخواست به مدد قیصر روم بر مدینه متوجه حمله آورد ، رسول الله ﷺ مناسب دید که مسلمین بحدود شام رفته بجواب شان پردازند ، حکم تهیه عمومی جهاد داده شد ، هوا بیارگرم بود . و فحطی و بهای بلند بر مشکل مسلمین افزوده بود در حالیکه - خرما رسیده و هوای زیر خرما بنان و درختان سخت گورا و راه هم نهایت بعید بود در مقابل تنها ملك غسان بعزم حمله فتنه شده بود بلکه لشکر مسلح و آزموده قیصر روم با وی همراهی داشت ، پس پیکاری چنین بزرگ نهایت حوصله آنها بوده و تنها کار مؤمنین جانبا ز فدا کاری که دل توانا داشتند بود ، منافقین حيله آوردند به بهانه های مختلف کنار رفتند . گروهی از مؤمنین نیز ازین میدان آزمون هراس داشت و توان سفر آنها را راه سخت و دور را در خود نفیدند ، اما زیادۀ شان کمر بستند و آنانی که باقی ماندند شمارشان نهایت اندک بود .

رسول الله ﷺ با سی هزار مؤمنین در میدان تبوک خیمه افراشت و نامه به قیصر روم ارسال داشت و به اسلام دعوت شان کرد . گرچه نامه در دلش اثر گذاشت اما وجود هرمان ازین نعمت باز داشتش .

ولی شامیان ازین اقدام مسلمین خبر شدند بنزد قیصر شدند و طلب کمک نمودند اما وی از دادن کمک امتناع ورزید ناچار مطیع شدند ولی اسلام نیاوردند ، مسلمین پیروز برگشتند . منافقین بحد نخل و رسوا شدند و آنعده مؤمنین که نسبت معذرت شان درین غزا شرکت نداشتند ، سخت پشیمان بودند .

درین ایه مؤمنین به شدت بسوی جهاد تحریص شده اند و آنچه درین امر بزرگ است برایشان آشکار میگردد و آن موضوع این است که گرایشیدن به عشرت آف و آرامش فانی و ترك جهاد چنان است که کسی از اوج به حقیض بیفتد . در حدیث آمده است : « اگر دنیا را در نزد خالق اعتبار یک بال پشه میبود ، خداوند ، جرعه آبی به کافر نمیداد .

این آغاز سرزفش بکافی است که میخواهند ، از کاروان مسلمانان باز پرس بمانند و تهدید به عاقبت بدی است که از گراف نمودن برای جهاد در راه خدا ، پیش می آید بیاد مسلمانان - می آورد که خداوند ، چگونه پیامبر خود را در آن روز که هیچ يك از ایشان با وی نبودند مدد کرد . و خداوند قدیر ، می تواند هرگاه اراده فرماید بدون آنان چنین پیروزی را فراهم آرد . و آنگاه برای آنان جز تخلف و تقصیر مفادی حاصل نخواهد شد .

تخلف از رفتن به جهاد را با سنگینی کردن بر زمین تعبیر فرموده چه اینکار نتیجه سنگینی زمین و مطامع و آرزوها و تصورات زمینی است . سنگینی وترس برزندگی وترس بر مال و لذایذ و منافع و خواسته های دنیائی است سنگینی تن آسائی و آسایش طلبی است سنگینی ذات فانی و اجل معین و هدف نزدیک است .

سنگینی گوشت و خون و خاک است تعبیر قرآن همه این -
 سایه ها را با طین لفظ (اَنَا قَلَمٌ إِلَى الْأَرْضِ) نمایش می
 دهد و جسم فربه گران بر زمین افتاده ایران نشان
 میدهد که بزحمت آنرا بلند می کنند و از فربهی
 ایکه دارد دوباره بر زمین می افتد ، (اَنَا قَلَمٌ إِلَى الْأَرْضِ)
 بدن بر زمین کشیده میشود و میل بجانب پائین دارد .
 بلند پروازی روح و آسمان پیمایی شوق مقاومت میکند .
 بیج شدن برای جهاد در راه خدا ^{هین} از بندهای
 زمین است و چیره شدن بر سنگینی گوشت و خون
 و محقق ساختن معنی آسمانی ایکه در آدمی نهفته است
 و غالب شدن عنصر بال گشاده شوق بر عنصر زمینی
 بندها و ضرورتها است ، برای آنست که آدمی بجانب
 جاودانی بی پایان رو کند و از نیستی محدود وارد دهد .

أُخْزِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ؟ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ هـ

ممکن نیست کسیکه بخدا ^ه معتقد باشد از بیج شدن
 برای جهاد در راه او شانه تهی کند ، مگر اینکه در ایمان
 وی خللی باشد ، و بهمین جهت است که پیامبر اسلام
 ﷺ فرموده است : « هر کس که بعیرد و جهاد نکرده باشد
 یا جانش هوای جهاد نکرده باشد ، بر شاخه ^ه از شاخه های
 نفاق مرده است . »

تفاق همچون عیب و خللی در عقیده است که آنرا از -
درستی و کمال باز میدارد ، و همین است که کسی را که
گمان میکند معتقد است ، از روی ترس از مرگ و ناداری
از جهاد در راه خدا ، باز میدارد ، در صورتیکه احب از
جانب خدا ، و روزی از جانب اوست بر علاوه خواسته متاع
دنیا در برابر آنچه در آخرت است بسیار ناچیز و بی بها است ،
و از بیخاست که خطاب برنگ تهدید بخود میگیرد .

الَّتِمْفروا یعذبکم عَذَابًا اَلِیْمًا وِیستبدل قومًا غیرکم

وَلَا تَضُرُّهُ شَیْءٌ وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

البته این خطاب بگروه معین و در وضع خاص شده ، ولی
مفهوم آن همه کس را که بخدا ، عقیده دارند ،
شامل میشود ، و عذابی که بآن تهدید میکند تنها عذاب
آخرت نیست ، بلکه عذاب این جهان نیز هست ، و آن عذاب
خواری و زبونی است که نصیب باز فشتگان از جهاد
و مبارزه میشود ، و از چیره شدن دشمنان برایشان -
و بی بهره ماندن از خیرات و بیگار کردن برای دشمنان فراهم

می آید .
کسانیکه از مبارزه دامن فرو میچینند و در خانه می نشینند ،
دو چندان آنکه در میدان جنگ کشته میشوند نریان میدهند

در خانه های خود آسیب می بینند ، و اگر در جهاد آبرو
مندان و مردانه جان خود را فدا میکردند ، اینک بیش
از آن باید با خواری و بیچارگی بقتلگاه زربونی مرو کنند .

هیچ ملتی نیست که از جهاد گیزان شود و خدا را او را
گرفتار ذلت فآزد . و درین صورت چند برابر آنچه در جهاد
و مبارزه از دست میداد باید با کمال کوچکی و حقارت به
دشمنان خود تسلیم کند .

«و یستبدل قومًا غیرکم» خداوند را میتوان گروه
دیگری را جانشین شما کند که بر عقیده خود بایستند و
برای عزت و آبروی خود بپردازند و بر دشمنان خدا چیره
شوند .

«وَلَا تَضُرُّوهُ شَیْئًا» و بدانید که با همه این سستی
هائیکه در جهاد نشان میدهد هیچ زبانی بخدا را نمیتواند
رساند و در برابر او وزنی ندارید .

«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» و خدا را به هر چیز
تواناست و می تواند که شمارا از میان ببرد و کسانی
دیگر بجای شما بگذارد و در حساب شما را بکلی فراموش شده
بگیرد .

برتری جستن بر سنگینی زمین و ناتوانی نفس ، وسیله نشان
دادن وجود شریف انسانی است و زندگی بمعنی برین زندگی
همین است . گرانی کردن بر زمین و تسلیم ترس شدن ، در
واقع کشتن وجود شریف انسانی است .

خداوند، برای آنان از واقعیت تاریخی که نیک بآن آگاه دارند مثال بیان میفرماید و این مثال آن نصرت است که خدا به پیامبرش نموده در آن هنگام که هیچ يك از ایشان با وی نبود تا بدانند که پیروزی از جانب خدا، است و بهر کس خواهد میدهد .

همانگونه که نیروی نافع همیشه چون در برابر کلمه حق فایده تواند ایستادگی کند ، بر آن میشود که خود را از آن برهانند . قریش نیز در آن زمان که از جواب گفتن بدعوت صحیح پیغمبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عاجز ماندند ، بر آن شدند که کار آنحضرت (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) را بازند خداوند متعال، پیامبرش را از نیت بد آن قوم آگاه ساخت و باو فرمان داد که از مکه معظمه بیرون رود .

پیامبر اسلام تنها با ابوبکر* بدون لشکر و ساز و سامان از میان آنهمه نیرو بیرون آمد . قرآن شریف وضع حضرت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و همراه او را در غار نشان میدهد که همه در پی یافتن او افتاده اند و ابوبکر صدیق (رض) از آن بیم دارد که مبادا جایگاه شان بر کفار معلوم شود و ایشان به پیامبر اسلام که از جافش عزیز تر دارد ضرری رسانند . پیامبر اسلام که خداوند، آرامش خود را بر دلش فرو ریخته بود با ابوبکر صدیق (رض) فرمود : « چه گمان بری در حق دو نفری که خداوند، سومین ایشان باشد و مابین ترتیب او را مطمئن ساخت و از هراس او جلو گرفت .

پس از آنچه شد ، و با آنکه همه نیروی مادی در یکطرف ، و پیامبر اسلام ص ، و همراهانش تنها در یکطرف بودند چه پیش آمد؟ خداوند ج ، پیامبرش را با لشکریهای یاری کرد که کسی آنانرا

نمیدید . شکست و خواری و زربوهی نصیب کافران شد . کلمه کافران پست شد و کلمه خدا ج ، در جایگاه برین خود و نیرو مندتر بود . چه کلمه خدا بناء به اصل و طبیعت خود بالا و برتر است ، بی آنکه وابسته به حادثه معینی باشد . (و خدا عزیز است و دوستان خود را خوار نمی کند و حکیم است و نیروی را در جای خود برای هر کس که شایسته آن باشد مقدر میفرماید .

در سایه این نمونه واقعی موثر آنان را میخواند که بسیج کنند و اگر برای خود خیر دنیا و آخرت را می جویند بهانه ای برای نشستن و بکار نزارشرفتن نیاورند .

«انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالاً»

در هر حال با خیزید و بکارزار بشابید و با مال و جان جهاد کنید ، و دنبال عذر و بهانه مگردید ، که خیر درست و واقعی در همین است .

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

مؤمنان مخلص این خیر را دریافتند و با وجود موانعی که برابر داشتند بیج کردند و از بهانه های که ممکن بود بآن متوسل شوند چشم پوشیدند ، پس خداوند ج ، زمینها ، و دلها را برای ایشان گشود و کلمه خود را بدست آنان عزیز و نیرو مند

ساخت . و آنان را با کلمه خود عزت بخشید و بدست آن -
 گروه عملی که در تاریخ جنگهای بمعجزه می ماند صورت
 گرفت .

ابولطیف (رض) ، سوره براء را میخواند و چون باین آیه رسید
 محنت ، چنان می بینم پروردگار ما را بجنگ خوانده است .
 ای فرزندان مرا آماده جهاد کنید . پسرانش بسوی گفتند : خدا
 ترا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم جهاد کردی ،
 تا از دنیا رحلت نمود و با ابوبکر (رض) جهاد کردی تا رحلت نمود
 و با عمر (رض) جهاد نمودی تا شهید شد و اینک ما بجای
 تو بجنگ می رویم .

سخت آنرا پذیرفت و بر کشتی سوار شد تا وقتی مصروف جهاد
 شد تا بمرد . و ابن جریر از جان بن زید الشرعی روا
 می کند که گفت : با صفوان بن عمرو والی حمص بجنگ با جراحه
 میرفتم ، پیر سالخورده ای را از مردم دمشق دیدم که ابروانش
 تا روی چشم پائین افتیده و در میان جنگندگان بر مرکب
 خود در حرکت بود ، و گفتم عمو جان خدا ، ترا معذور داشته
 است ابروان را بلند کرد و گفت : ای پسر برادر خدا ، سبک
 و سنگین ما را بجهاد خوانده است .

بدانکه خدا ، هر کس را دوست بدارد مبتلایش میکند
 و آنگاه او را باز میگرداند و نگاهش میدارد ، خداوند ،
 کسانی از بندگان خود را مبتلی می کند که بردبار و شکر
 گذار و در یاد او باشد و جز خدا عز و جل را نپرستند .

باین مروح عزت اسلام و عزت مسلمانان استوار شد،
چون در آن سستی پیدا شد دولت اسلام نیز سستی گرفت
و مسلمانان گرفتار خواری شدند و دنبال رو کاروان شدند.
در صورتیکه خدا، آنان را چنان خواسته که پیوسته،
پیشرو و پیش آهنگ باشند، هر کس خواستار عزت -
باشد راهش این است
(پایان)

خدا و ادرین مردم برحمت، دانائی است که به فرمان نادانی باشد و گریه است
که گرفتاری یعنی شود و پرمیزنگاری است که دچار نابکاری گردد.

دنیا دو روز است. یک روز موافق و یک روز مخالف میل است. روزی که
موافق است مغرور شو و روزی که مخالف است مبرکن.

مگذار که از دوست فریب یا از دشمن شکست خوری.

مبادا بدکار و نیکوکار در ظلمت یکسان باشد زیرا درین صورت نیکوکار از نیکوئی
کناره گیرد و بدکار در کار زشت اسرار درزد.

از کلمات قصار علی بن ابیطالب
که در کتب آمده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاری

لومړی کال ، شپږمه گڼه ۱۳۶۳ کال د جدي ۲۰، مه
۱۹۸۵ ع د جنوري (۱۰) مه

چلوونکی:
محمد صدیق پسرلی

پستی پته

G.P.O
P.O. BOX 665
پشاور - پاکستان

بانکی حساب

الاسیډ بینک
جهانگیر پوره برانچ پشاور
اکاؤنټ نمبر (۵۴۴)

آخرین وداع

شعریکه در زیر میخوانید ، آخرین اثر شادروان دوکتور محمد آصف مهیل . شاعر و نویسنده نامدار کشور است . مرحوم مهیل در سال ۱۳۹۶ پا بد نیا گذارده بود و سال پار در حال غربت و آواره گی جان بر جان آفرین سپرد .
مرحوم مهیل دوکتور طب بود ، اما عشق به نویسندگی او را به نام یک نویسنده مشهور ساخت . او زمانی شاروال شهر کابل مدتی رئیس متقل مطبوعات کشور و سالیانی نیز سفیر کیر افغانی در خارج بود .
مجموع داستانها و مقالات او بنام ورقها مشهور است .

ز سوز دل عزیز جان نویسم
نویسم نامه سوزان نویسم
نویسم تا مانند اشک چشم
بر آن چه دل بگوید آن نویسم
وطن آواره ام تنها و بیمار
به مشکل سوزم و آسان نویسم

پریشانم پریشان می نگارم
 به آه و ناله و گریان نویسم
 جهانداران - جهان ویران نمودند
 زبیدار جهانگیران نویسم
 فغان سازم نرسوز مردم خود
 پریشان روزی افغان نویسم
 به میخانه شدم عهدم شکستم
 چه از پیمانه و پیمان نویسم
 زلفا! یوسفم را بردی آخر
 چه یعقوبم! که از کغان نویسم
 خداوند که بینم یا نه بینم
 و راع آخرین یاران نویسم
 چو آزادی نباشد - زندگی نیست
 اسارت اذلت انسان نویسم
 شهید و غازی راه وطن را
 فداکاران جاودان نویسم
 جهاد مابه استعمار و کفر است
 به عالم! مردی افغان نویسم
 به ملک مانده سرماند و نه سامان
 خرابی های آن سامان نویسم
 سهیل از پافتم - دستم نگارد
 غم هجران - غم دوران نویسم

نومياي افغان واي

بله نشته زما په زړه او په ايمان کښې
يا به ته يې يا به زړه يم په ميدان کښې
ته دښمن د محمد زړه د کارل يم
دغه فرق دی په کافر او مسلمان کښې
ته د جال د زمانې او زړه عيسی ټيم
دا توپير دی په مروسي او مسلمان کښې
په انجام د تجاوز دې نظر نه وو
گڼې چرې ته لويدے په امتحان کښې
چې دې سر په لومه بند که افغانانو
ټوليش ونه تر پښو په لهتان کښې
اوس نو واي چې زړه حمه که يې پرېږدي
خوله دې ماته نوم دې بشو سردې سرېږدي

شهر احق

ای خصم بشر دشمن حق سنگ تمدن
آموخته فرعون را تو درس تفرعن

تو نطفه جالوت و من وارث داود
من می شکم فرق تو با سنگ فلاخن

آتش بزم بر تو و بر ارتش سخت
از خون تو آلوده کم وادی و هامن

پیش آی که من هیچگاه از خرس نترسم
من شیر و شمشیر زن ساحل جیمن

کابوس اتم را تو فرا خواند ای دون
بره زده ی صلح جهان را تو توازن

من و هرو شهره حقم تا بدر مرگ
از دست تو هر چیز که آید تو همان کن
(۶ جولای ۱۹۸۳)

ای وای بیا که از وطن دور شدیم
از بجز وطن مرده و رنجور شدیم
هر جا که رویم دل نگیرد آرام
ما زنده و یک زنده در گور شدیم

ز دست ناکسان میهن تبه شد
در خاشاک روز ما چون شب سیاه شد
بزنند اسمم ما را فکندند
سر حق کو مانگو در قهر چه شد

از: سر و سنگها

شیرخان

شیرخان پور دوه کاله
 وروسته کورته داروان
 وو په زړه کښې په سلهاؤ
 اندېښنو او وسوسو غوږل
 جوړکړې وو ناقراری ئې
 خد نه درلود . خدای خبر
 چه په دې موده کښې به ئې
 په کور کېده څه تېر شوی
 وي بویا پلار اوسپن
 سړی مور خوبه ئې په
 دېا دېا ورپسې دسترگو
 کښې سپین کړې وي ، خویندو
 به ئې چیرې خوشحالی
 ساعت نه وي تېرکړې ، سهار
 ماښام به ئې دده له یادونو
 سره داوبنکوچینې ملگری
 کړې وي وروړ ئې ورپه
 باد شو دسختو تنګواو

مسافریو وروړ ، دهغه پالونکی
 وروړ ، شیرخان ترې دېر
 کشر وو خو هغه ته دومره
 نازولی وو چه بالکل خپل
 هڅولی ئې گاڼه ، شیرخان
 وروستی دوه کاله هره
 شپه دهغه له یادونو سره
 دسرگړې په بالښت سر
 ایښی وو او اوس چه ئې
 بز ساعت وروسته ورسره
 دلیدو او ترغایه ووتو تصور
 ذهن تر اغې ننوړنډه دزړه
 ئې نور هم کاواکه شو .

دشیرخان عجیبه داستان
 دی ، دوه کاله مخکې ئې د
 مور پلار نه پټ په تور
 سخر ، جاموته چټکې کړې
 او دخپل وران وېجاړ ټاټوبي

په لور ئې وډنگل او خو چه
 تنه غمه كیده نودی بیاد
 میښی په غاښی اوبستی وو د
 مور پلار نه په پته لار وین
 چه هغوی به یې په دې
 وخت کښی تگ ته پری نږدی
 هغوی پچارگان په حقه وو
 یو خو د شېرخان اوس اوس
 شونډه توره شوی وه
 اوبله دا چه یوه میاشت
 غځې ئې په ډېر مینه ورته
 واده کړی وو.

هغه د چا خبره د واده
 دیگونه ئې لا غوږ پراته
 وو، د مبارکیو سلسله هم
 جاري وه په داسې حالاتو
 کښې دمور او پلار نه اجازه
 اخیستل د شېرخان لپاره
 ناشونی کار وو. په دې
 بز عمر شېرخان واده ته
 هڅو جوړ نه و، ډېری
 انې بهانې وکړې

چه نه اوس واده ته جوړ
 نه یم، بز صبر راته وکړی
 خود هغه یوه هم ونه چلیده
 مور او پلار ئې کوریه
 خپل مخ کښې آبادولو، او خدایي
 دا ارمان پوره کړو د دوی
 دې زور ورتیا شېرخان پټ
 تگ ته اړ ایست، حکه چه د
 واده دومره مسئلېتونه
 وو چه د شېرخان د ښکاره
 تگ په هره لار کښې لکه خنډ
 ودریدل شېرخان د سرو
 لیوانو، ظلمونو او نارواگانو
 دومره ناقرار کړ چه نور
 ئې غځی شاته ونه کتل
 او د جهاد گرمو سنگرونو ته
 ئې حان ورساوه، خوا
 ئې د دین او وطن په
 دښمنانو څخه کړه ډېر
 بی دینه ئې له دنیا نه
 تېر کړل او په ډېرو یې
 میندی بوږې کړې د دوی

هغه ورته خو خوبزې
خبری کړې وای کاشکی
کاشکی

شیرخان پوهیده چه
په دې هکله ئی ناخوایي
کړیده، چه دیوی
میاشتي ناوې ئی بی خبره
اوبی مخه بنې پرېښودی
ده، هدا یو سوال ئی په
ذهن کښې ښکته پورته
کېده چه دیوه خوبه دده
دایوفائی درکښي والاغب
دشیرخان دسوچونو
نخیر وشلاوه ویلی:
صوفي حیب! ماروسیدو
د مارسیدو په ټکی ئی
بیا زده درز وکړ په،
بیره ئی کرایه ورکړه او د
خپل کور په لور په تندې
سوان شو، خو کسه
کلیوال ورسپړه مخ شول وروغ
بهر ئی ورسره وکړ،

تېري اوسربازی اوازه په
چکوټ چکوټ کښې خپر شوه
ملحدان به ئی دنوم په
اوریدو په سوږ تتوتل
لنډه داچه شیرخان
په خپله سنجه کښې دپري
سوی وکړی او اوس په
دې دایه و چه داسر خرویر
راتگ به ئی دموراوپلار
دپاره دهغه د جرم (پټ تگ)،
شفاعت وکړی خو دیوی
ته به څه وائی، د شروند
ملگري به په څه پخلاکوي؟
نور خوگ کد ئی هره
بهانه ومنی، مگر دیوه
ئی حکه نه مني چه هغی
مسلمانې پیغلې دی له جهاده
نه ایساروه، دهغی به دا
ارمان و چه کاشکی د
تگ په وخت کښې ئی دخپلو
اوبښکوندراني هغه ته
وړاندې کړی وای، کاشکی

خود هریوه په شاهره
 کښې د زړه سواندۍ او
 خواخوږۍ نه د کوتا ثراتو
 د شیرخان په فکر او
 ذهن کښې یو توپان
 را پورته کې ، هغه ته د کلي
 کوچي او دیوالونه هم غمژن
 ښکاریدل د کلي ماشومانو
 چه ولیده نولوبۍ ئی
 پرېښودی هر یوه پرمه
 حان د ارسوه او شیرخان
 ته به ئی هرکلی وایه د هغوی
 معصومو خپروڅه نشو
 پتولی په ښکاره ئی د غم
 خبری کولی ، شیرخان
 مریزندی ونيو قد مونه ئی
 نور هم گرندی کېل او د
 سترگی په رپ کښې د کور وې
 د روانې ته را ورسیدو
 په حان نه پوهیدو د زړه
 د زهائۍ دومره اوچته
 وه چه په غوږو ئی

اوریده په بی مېری ئی
 دروازه وټکوله ، وېرې خور
 ئی غز کې چه څوک ئی ؟
 ویلی : زه یم مسافر ، اوله
 ده سره ئی خور چیغه کړه
 چه ای موږ د ورومې راغی
 دهغه حاس نه د وېرې
 خور په چیغه کښې د دنیا
 ټول غمونه او دردونه
 حس کړل . نور د سوچونو
 وخت نه وو دروازه بېرته
 شوه او چه شیرخان دوه
 کاله وروسته بوی مور
 ولیده نولکه ماشوم ئی
 حان غیږی ته واچوه ،
 مور ئی سخت ژېل ان تردې
 چه شرمې ئی په ناروسو
 بدله شوه . هغه دېر
 تسلی وکړه چه اوس
 خوزه راغلم نو ژبا ته څه
 حاجت دی خو ژبا بهیر
 هدا سې روان وو خویندو

تر سترجی شوی بنه وه
 په غلا غلائی شا و خواته
 وکتل چه گوندې دیوه
 به په کور کوو کنبې ولامه
 وي او دهغه تماشه برکوي
 شاید چه له بهرې حیا ئی
 مخی ته نه رائجی اویا به ئی دا
 په نمره کنبې وي چه شیرخان
 دنور وپه تڼا دهغی
 پوښتنه هم وکړي .

مگر هغه هم د حیا او غیرت
 متوبته وو ځان ورته
 بنه نه ښکاریده چه لا
 راغلی نه دی او د یوې
 تپوس کوی . د شیرخان
 ناخاپه خپلی مور ته پام شو
 د کال نیم ماشوم ئی په بهتر
 پوډې نیولی وو پرې شکن
 غوندې شو ، ماشوم ورته
 اشنا ښکاریده بنه ورته
 حېر شو او چه خپلې ښې
 ښایې او ذاقې شدلواي

به ئی وار په وار په خوا
 کنبې نیوه په سراو مخ به
 ئی ښکل کړ او په شرمه کنبې
 به ئی بی اختیاره له خولې
 ووتله چه وروڼه ته بهر
 ناوخته راغلی ، وې دې
 دومره موده تېره کړې ؟
 شیرخان سره نه د دې
 سوالونو ځواب وو او نه ئی
 په مطلب پوهیده ، بهر
 ساعت ژبا فریادنه وروسته
 بڼه کړای شوه او شیرخان
 د مودو سترې په کت کنبې
 کښیاست ، سمدستی ئی
 د پلار او ورور تپوس وکړو
 پلار ئی د کوم کلیوال پوښتنی
 ته تللی وو او ورور ئی
 لا دکار نه نه وو راغلی د
 خپلو خپلوانو د روغ رنجور
 احوال ئی هم واخیسته له
 هرې خوا ډاډه شو خو تر
 اوسه ئی د یوې مرغا

فهرست

شماره	مضمون عنوان	لیکوال	مخ
۱	د ثور او ومه او د جدی شپږمه	بور	۳
۲	تفسیری از آیات قرآن حکیم	-	۹
۳	آخرین وداع	مرحوم دکتور سلیل	۲۰
۴	نومیالی افغان وایي	سلطان محمد (صابر)	۲۲
۵	شهره حق	محمود (فارانی)	۲۳
۶	شیر خاڼ	ذبیح الله	۲۵
۷	هو! زمالا لا راغلی وو	د حاجی لیکه	۲۲
۸	د هیواد په وروستی کرښه	نجیبه (وجدی)	۴۰
۹	ککي	عبد الحکیم تنزیوال	۴۳
۱۰	د ولسي ښخوله خولې	-	۵۰
۱۱	د وروستی عسکرو	مرزا خیل	۵۵
۱۲	فریاد د یوه افغانی	لطیف پریشان	۶۵
۱۳	سباون	سليم (یوسفزی)	۶۷
۱۴	قصاب نظام	پاسینی	۷۰
۱۵	قول جهان وهی په بډه	محمد عارف غروال	۷۲
۱۶	لسلوی	-	۷۴
۱۷	افغان مجاهدین	گل محمد خان (بېتاب)	۷۹
۱۸	د کمونیزم خڅپه	رفیع	۸۱
۱۹	خونړی سحر	پسرلی	۸۷
۲۰	آغاز سقوط	سید اسماعیل فاطمی	۹۰
۲۱	غټی غټی خبری	پاسینی	۹۴

یادونه : د تېرې کښې په فهرست کښې د ښاغلي عبد الرزاق پالوال نوم سهواً عبد الرحمن پالوال لیکل شوی وو معذرت غواړم و.

په غم لېلي آواز انا لله وانا اليه راجعون
 وويل خود هغه غز چا وانه
 وريد په ګور کښې داسې
 غوغا او نارې سورې جوړې
 شوي چه تابه ويل قيا مت
 جوړ شو.

د شیرخان سترگې له اوبڼکو
 سره نا اشناوي هغه ډېر
 سخت، سخت حالتونه ليدلي
 وو د سنگر ډېر وروڼه ئې پر
 خوا کښې شهيدان شوي
 وو مگر اوبڼکو ته ئې دسترګو
 لار نه وه بنودلي د وينو
 ګوټونه به ئې تېر کړل هر
 څه به ئې په زړه دنده
 وښل خوملګر و ته به ئې
 اوبڼکي نه بنودلي، وپرېده
 چه دهغه اوبڼکي به د
 مجاهدينو په روحيه بد
 تاثير وکړي، خونن ډيوه
 مړه وه په شیرخان داتپاره
 دنيا نوره هم تياره شوه او

ئې د ماشوم په رڼه کښې
 وليده نو د خوشاليو يو بې
 پایه سمندر په مخه واخيست
 له مور نه ئې په بې قرارۍ
 پوښتنه وکړه:

شیرخان: موږې داماشوم
 څوک دی؟

مور: (په شره غوږي آواز،
 پچي دا یتیم دی.

شیرخان: (په حیرانتیا) د
 یتیم؟

مور: (د ډېوې سوی چغې
 سره) ستا یتیم پچیه
 ستا یتیم.....

د شیرخان په سترګو
 قدتم شو، سړی وچورليده
 ستوی ټپ بند او خوله ئې داسې
 وچه شوه چه د خبرو
 نه ووت دغه په شان
 شیرخان دې خبرې داسې
 رامات کړ لکه دولی
 څانګه، ورو ورو یې

وزیرزولم ، خوچه ته مې
یوانزې پرې نږدی .

شېرخان داسې حس
کاوه چه د پوښې ګیله منه
اروا ئې په غوږونو کښې
نرمه کوي چه :

نر خو دې بی خبره
بی یادونو او بی نښو ،
نښانو پرېښودې وم مگر
ماهر ته د زړه توب ته
امانت سپارلې ده ، خیال
ساته چه زما په شان
ئې ونه خوړوي ، ګڼې نو
اروا به مې درنه خواشیني
وي .

شېرخان ماشوم نور هم
سینې ته را نژدې
کړ او د غمونو په ځپاند
بحر ډوب شو .

اوور سره د مور او خويندو
سو کړيکو او د یتیم ماشوم
حیرانو سترگو د ویره
متأثره او وارخطا کړ چه
بی اختیاره ئې دوه غوږې
او ښکې له سترگو توی شوی
د زړې ځان ته پام شو حوصله
ئې په ځای کړه مور او
خويندو ئې په خوا کښې
نیولی او اوښکې ئې ور له
وچولې ، څه شېبه وروسته
ئې مور ماشوم په غېږ کښې
ورکړ په سینې پوښې ونيو او په
دواړو خواو ئې ښکل
کړ د ماشوم حیرانو او
وارخطا سترگو شېرخان ته د
د حال په شریبه سوال کاوه
چه : پلاره ! مور
خو مې په دې نیمګړې دنیا
یوه ګړئ هم راسره
تېره نه کړه نره ئې د
د دنیا غمونو بته

د حاجي ليکنه

دهو! زمالا لاسراغلی وو

لر لاند وو ختلی چه دمور غز می له خوبه راوینس کرم ، راتنه
ویل ئی ..

پاشه نرویه غومه شوه ، داخنکه خوب دی چه نه پوره کیری ؟
سترگی می خلاصی کړی - سهار وو . بیامی ورو ورو سترگی و مېزی
او د حایه و پاڅیدم - مور می چای تیار کړی وو . پلار او
کشره خور می ، چه زه نه درې کاله کشره او اوه کلنه وه ، دسترخوان
ته ناست وو زه د باندې لارم ، خپل مخ می پرېمخه او بېرته داغلم او
دوئی سره دسترخوان ته کښیناستم .

مخکې تر هر چه می مور باندې غېز وکړ :
مورې زېږی د باندې نن می کشر لالاراجی !
مور می د خوشحالی او حیرانتیا سره وویل .

چا وویل نرویه ؟ ما خواب ورکړ :
ما خوب کښې ولید . سپینی جامی ئی اغوستی دی او کود خواته
لاروان وو .

مور می غلې شوه او په فکر کښې ولاړه
په دسترخوان باندې یو خو توبې سره ډوډی چه خو
ورجې پرې تېرې شوی وی پرته وه ، یوه توبه می راوخیسته

پهړه کلکه وه خوزه هم پېر وږی وم ، تېره شپه می هم څښه وو
خوږلی ، پښه سختی سره می یوه مړی تېرې وکړه . د چای پیالی
نه می چه غوږپ کړ ، چای ترېخ وو ، موده می وویل :

اډې دا چای خو ترېخ دی ! ۹ مود می ځواب راکړ :
نرویه دوه ګڼدو کی ګوږه پاتی وه هغه موسیائی دوخته څوتو
بجا هدینو ته چه په جومات کېنې شپه وه د چای سره واستوله .
هرڅنګه چه وو یوه پیاله چای می دیوې ټوټې ډوډی سره وڅښه .
نور زما دنده معلومه وه ، څنګه چه په کلي کی زما دهمولو دنده
هم وه ما باید خپله غوا دخرېدو دپاره بوټلی وای بابا می راته
وویل :

نرویه نن غوا سپین تنګی ته بوځ ، هلته واښه ښه دي .

ما ځواب ورکړ : بابا سپین تنګی پېر لری دی .
بابا می وویل : لری دی خو ګد یوازې یو سات یی هلته وڅروي
نوپوره کار به می وشي .

ما ومنله او یوه شپه وروسته د سپین تنګی خواته روان
شوم . مخکې دروانېدونه می مودته وویل :
اډې که کشر لالې راغی ما پسې ځو کی راولېزه .

یوسات لانه وو تېر چه سپین تنګی کېنې وم . غوا می دکلی نفرو
غوا ګا نوسره په واښو کېنې خوشې کړه او زه خپلو همولو سره
په لوبو بوخت شوم لاڅو دقیقې تېرې شوی نه وی چه یو
عجیب غږ می تر غوږ شو . پوه شوم چه بیا الوتکی راغلی دی او
بمباری کوي . ما غوا پرېښودله او یو پناه ځای ته لاړم او هلته

کښیناتم ، خوتنه نورملگري
 هم راسره وو زده می پېر
 درزیده داماته نوې پښه
 نه وه ولې چه مخکې هم زمونږ
 کلی بمبارد شوی وو اوزه هم
 په کلی کښې وم او بمباری می
 د نږدې نه لیدلی وه خودومره
 وارخطا شوی نه وم .
 پېر وخت تېر شو ترڅو
 چه د الوتکو غزوننه وړک
 شول . زه دخپل ځایه راپاڅېدا
 او یو جگ ځای ته چه زمونږ
 کلی تری ښکاریده لاهم ، خپل
 کلي خواته می وکتل . زمونږ
 کلی په دوډو کښې پټ وو او
 سم نه ښکاریده . زده کښې
 می سخت درد پیدا شو ، غوا
 مې پر ځای پرېښوده او دکلی
 خواته می منډې کړې .

زه چه کلي ته ورسیدم
 هاغه وخت خلک د سمخو او
 زیوروه (سورې) ، خټه لوتلي

وو او په بیره بیره می دوران
 شوو کورونو لوتی ، تیزی او
 لرگي بېرته کول خو چه که
 څوک دهغولاندې شوی
 وي راوی باسي .

زمونږ کوچي ترچه ورسیدم
 زمونږ کور راته نه ښکاریده
 نور زمونږ کور هلته نه وو ما
 چیغی کړې او دخپل وران شو
 کور خواته می منډې کړې
 په بیره بیره می دوران شوي
 کور یو څو لوتی او تیزی
 لرې کړې زما ماما او دده
 نړۍ هم اخته وو تیزی او
 لرگي ئی لری کول ، د ماما ښځی
 مې هم کار کاوه دهغو کور زمونږ
 دکور په څنګ کښې وو هغوی
 ښکرغه وو چه کور ئی نروو
 وران شوی . ماما ښځی
 مې چه زه ولیدم ، راغله
 زه ئی غپز کښې ونیولم
 او غوښتل ئی چه ماکورته

هو! زما.....

بوچی خوزه لارنه شوم،
 دكلی خوتوردگان هم
 داغلل اوزمونبز په وړان شوی
 کورباندي اخته شول
 ... خه موده تېره شوه او خه
 خاوردی اولوچی لری شوی
 چه ما دخپلی مود تیکری
 وپېژانده په ژبا سره
 هغی خواته ودغلم ، تیکری
 می را وکاږه ، تیکری خیری
 شو او یسوه قوتی زما
 په لاس کښې پاتی شوه
 د ماما بنه می داغله او نه
 تی په زړه خپل کورته
 بوتلم ماما دوی می هماغسې
 کار کاوه ...
 خه وخت تېر شو ، زده
 می هېڅ طاقت نرکاوه ، د ماما
 کوربه راووتم . نرمونبز
 د وړان شوی کور غی تم
 دېر خلک پنه شوی وود
 دهغو منع کښې می ځانته
 لار وکړه اود دلې منع ته
 لایم ، هلته په نرمه درې
 جنازې ایښی وې په منع کښې
 می او کلنه خود پرتو وه
 ښی خواته می بابا وو او
 کښې خواته می موده چه په
 تیکری کښې پته وه .
 ما په هر یو باندي کوی
 « چینی . وکی او وږیدم
 خلکو وویل چه پری پیژدی
 چه زده تش کړی ، خو
 زده د تشید و نرو او نه
 تی گته کوله ما زیگر
 وو او د کلي مشرانو فیصله
 وکړه چه باید شهیدان
 په هاغه وچ خاورو ته
 وسپارل شي ولې چه
 امکان درې وو چه ظالم
 کافران سبا بیا بمباری وکړي
 نو د کلي خلک وویشل شول
 او تر ماتخوتن پورې
 قول شهیدان خاوندو وسپارل .

هو! زما

د کشر لالا هفت به د پړو خلکو
 کاوه ټولو ویل چه د پسر
 زپور او با تدبیره قوماندان
 دی . زموږ د کلي ځوانانو
 زما لالا د قوماندان په توگه
 ټاکلی وو .

هغه ورځ د جنازو د خاورو
 ته سپارلونه وروسته زه مې
 خپل ماما کور ته بوتلم او هلته
 ئی په نصیحت کولو راټیټل و کړ
 او وئ ویل چه :

بچو ! مړي حق دی او هر
 څوک مړ کيږي . خونیکرغه
 دي هغه کسان چه د خدايي پېر
 لاره ځان د لاسه ورکړي
 او د شهادت لوړه درجه وگټي
 دا چه نن تاخپله کورنی د
 لاسه ورکړی د غم او افسوس
 پېښه ده خو هغوته خدای
 د شهادت لوړ مقام ورپه برخه
 کړی . په دې کینه د لوی
 خدای داسې حکمت دی

نور څوک زموږ په کور کښې
 نه وو پاتې . مشر لالامی
 د کابل په پوهنتون کښې محصل
 وو کله چه کمونستانو د رومانو
 په زور په کابل کښې قدرت
 ونيو لا درې میاشتی تېرې
 شوی نه وې چه مشر لالامی
 کمونستانو په دې تور چه
 اخواني دی او د دولت پرضد
 فعالیت کوي ونيو . بابا می
 کابل ته لاړ او هر څه یې
 وکړل چه دی بیا موندی بریالی
 نشو نو مجبوراً بېرته کور ته
 راغی ، کشر لالامی ، چه د کور
 ټولو بوج په ده باندې وو
 دوه کاله مخکې د کلي نورو
 ځوانانو سره د جهاد په نیت
 وتلی وو او تر اوسه یوازې
 درې ځلې او هغه هم د لنډې
 مودې د پاره کور ته راغلی
 وو او وروستی ځل ئې
 پنځه میاشتی مخکې وو . زما

چه انسانان نه پرې پوهيزي
 زمونږ پېغمبر حضرت محمد (ص)، لا
 په دنيا پيدا شوى نه وو چې پلا
 ئى په حق ورسيد او لا
 ستا عمر نه ئى عمر ډېر
 کم وو چه موريى په حق
 ورسیده ، زمونږ پېغمبر (ص)،
 په دنيا یتیم پیدا شو خو
 همدې یتیم داسې يو پيغام
 د خداى له خوا بشريت ته راوړ
 چه دانسانيت نړۍ ورباندې
 وياړي او ته پخپله پوهيزي
 چه نن ورځ په زرگونو
 ځوانان زمونږ په وطن کښې
 دهغه د پيغام پر ځای کولو
 او دهغه د حقيقت په شهادت
 ځانونه قربا نوي او په دې
 قربانيو سره ئى د دنيا يو
 لوى شيطانى قدرت په
 ځکوند وکړى
 ماما مې ډېرې نورې خبرې
 هم وکړې خو زما سترگې

پټې پټې کيدې او سم نه پرې
 پوهيدم ترڅو چه خوب
 يو وېم .
 سبا وختى د ماما بڼى مې د
 خوبه پاڅولم او ټول دکلي
 څخه ووتو او د سپين تنگي
 خواته روان شو دکلى نور خلک
 هم هغې خواته روان وو ولې چه
 سپين تنگى د بمباريو پوره وخت
 کښې مصئون گڼل کيده . څنگه
 چه خلکو فکر کاوه هغسې هم
 وه ، بيا الوتکې راغلي او هغه
 ورځ ئى هم بمبارى وکړه او څو
 نور ګورونه ئى هم وران
 کړل ، دې کار څو ورځې نورې
 هم دوام وکړ ترڅو چه زما د
 ماما ګور پدې بمباريو کښې
 وران شو ، نو ماما مې
 نيت وکړ چه هجرت وکړي ، ما
 خپل ماما ته وويل چه زه
 به پاتې شم خو چه لالا مې راشي
 نو بيا به يو ځای درشو .

هو! نرما

نه پېژندل کیدل خوما داسې
احساس کاوه چه که نره ئی
پېژنم مامانه مې وویل چه
بزبه ودریزو بنائی پیری
ډله کښې نرما لالا هم وي .

ماما مې ځواب راکړ : پدې
لاره هره ورځ په سلگونو
مجاهدين تېریږي داخونه
کښې چه هر چاته به دریزو
نره ډېر ورته ټینګ شوم
او هغه هم ومنله . ډله رابزېږي
شوه داخل مې یوبل شی
هم تر سره شو . هو څو
تنو یوکت په اوږو اخیستی
وو او زموږ خواته ئی راوړل
ډله ښه رابزېږي شوه . ما
سلیم پکښې وپېژانده ، هغه نرما
د لالامعاون وو . موږ د دوئی
خواته ورنښدی شو او چه
دوئی ته ورسیدو څو تنو
مجاهدينوکت په ځکه کیښود
نرما ماما او دکلي منورو خلکو ،

ماما مې ځواب راکړ :
ته به چاسره پاتی شی نیم کلي
هجرت کړې او نیم نور هم د
هجرت په حال کښې دی ، موږ
او تاسې به لاړشو اولالابه
دې بیا هلته راشي .
مجموعه په سبائی روان .
شو ، ما په هر قدم کښې خدائی
ته داسوال کاوه چه :
خدایه لالای راوړي . خدایه
دکلي څخه راووتو دکلي نږدې
دوه لاری ته چه ورسیدو
په هغه لارچه سرحدخواته
تلله روان شو هغه ډله لاس د
جبهاتو خواته تلله په همدې
وخت کښې ما څ واده او
شاته مې وکتل ومې لیدل
چه یوه ډله د جبهاتوله
خواراوانه ده ، نرما مې
وویل چه هرومرو به
مې لالا په همدې ډلې کښې
وي ، ډله لری وه څوک ئی

چه مونږ سره ئې هجرت کاوه د
مجاهدينوسره په سروغ برکولو
بوخت شول ، ما چه هرې خواته
وکتل زما لالا پکښې نه وو ، ما
سلیم ته ځان ورساوه او په جگه
غیر چه دېا هم پکښې گډه وه
ورته مې وویل :

زما لالا راتغي ؟

هغه راته وکتل ، سترگې ئې د
داوښکو پکې شوې خپله لاندینې
شونډه ئې غاښونو سره
پچپله اوڅه ئې ونه ویل
ما یو عجیب حالت پیدا کړی
وو دلونیا نو په شان مې کټ
خواته منډه کړه - په کټ
کښې څو پروت وو په مخ
باندې ئې څادر غوړېدلې
وو ، زه ئې ستر ودریدم
زړه مې په شدت سره درزیده
او ټول ځان مې پریده لاس
مې مخکې کړ او وروې د شهید
د مخ څخه څادر راښکته کړ .

تور وپښتان ئې په تندې خوا سره
وو ، ښکلی تورې سترگې ئې
پټې وې لکه چه ویده وو ، په
شونډه وکښې نرۍ مسکا وه
لکه چه خوازه خوازه خوبونه
ئې لیدل ، جامې ئې په وینو
رنگې وې لکه چه د جنت د گلانو
ئې ځانته کمیښ جوړ کړې
او اغوستې ئې وو
هو ! دا زما لالا راغلی وو ..

د ثور اوومه او د جدې شپږمه

د ثور اوومه او د جدې شپږمه د افغانيان په تاريخ كې
تورې وړې دي او خونړۍ .

د اورونو ، وېرونو ، ويرې او وينو د وېرونكي سره سهار پيلامه ؛
هغه پيلامه چې د كمونيزم بد مېشته بريځو خپلو بادارانوته
دود كاد قشي په بدل كې د ملت د وينو شراب وړاندې كړل
او د غوښو كباب .

د بربادۍ ، وړانې ، وژنو ، شهمندي خښولو د ستور
توپان د وړانوونكو خپو د لگېدو بد ښكاره مهال او آغاز .
او ورسره د يوه قش لاسي خو مؤمن او پټن ملت د
د سربښندنو او مقاومت د برخليک جوړوونكي دوران د بهير
پيل او سرخط .

هو ! تاريخ به له دغو تورو او خونړيو فاجعو نه راوړي .

د هېواد په وروستی کښه یوه وروستی سلگی

د شپې یوه موقتي چوپتیا
محسوسېدل چې هغه هم دیو
تريکټر غږ چې د
سین بولډک په لوري لارډان
و، ماته کړې وه .
لاره کچه وه ، له همدغه
امله له دغه لاره تريکټر
خڅه د انسانانو د پچولو
یو غلبېل جوړ شوی وو په
تريکټر کې ناست کسان د
غږکو په څېر شاړېدل .
نو زښته زړه مروجي اوجماني
ستوماني یې احساسوله .

د شپې توره برستن غوړېدلې
وه ، دې توري پردې نه
یوانزې دا چې ښه او
بد نښونه او ښې یا
شوې امرادې له نظره پټې
کړې وې —
د زمکې د غځې او ټپې
دښتې او غږو یې هم
په خپله توره لمن کېږي
رانغښتي وو .

په همدغه وخت کېږي
د طوفاني افغانستان په یوه
سرحدي سیمه کې ظاهراً

گران افغانستان د جگړې
د اور تنور گرځېدلی ؤ
حک خودې مصیبت خپلو
انسانانو دومره له کړاوونو
او ستومانو څخه ډکو سفرونو
ته غاړه ایښې وه .

په تریکټر کې یوه بې
وزله کوچنۍ کپه افغانستان -

د نورو په میلیونون انسانانو
په خبر د وحشیانه ظلمونو څخه
د نجات په امید ، د نا
معلومه سرنوشت په لورې
خوځېدلې وه ، که شپه
تیاره وه ، د ذهنونو دنیا
رڼا وه او پکې د بې

مثله مصیبتونو خاطرې د
د سیخايي فلمونو په څېر
یوه په بله پسې تېرېدلې
د ټوپکو ناڅاپي دزو

د پرېشانو افکارو سلسلې
پرېکړې ، ټول فکرونه اوسني
جدې خطر ته متوجه شول

د فضا چوپتیا گډه وډه شوه
د شپې تیاري هم پخپله
سینه کېنې خوسره خونړي ،
خنجر ونه د راکټونو او ټوپکونو
د گوليو په بڼه وخوړل ، دز
او دوز نریات شو .

نرور تریکټر لا گېڼدی
شو ، چې په هر جپ خوړلو
سره به یې د ستړانه

انسانانو بدنونه په غیر ارادي
توگه یو له بل سره جنګول
تریکټر خپل وروستی سرعت
ونیو ، خو هغه ونه شو
کړی چې د دښمن د گوليو
څخه گېڼدی شي ،

بالآخره یې د گوليو
په باران کېنې لاره ورکړه
کړه او یاځای په ځای ودرېد
په همدغه ځای باندې پر
اورونه واورول شو .

توره شپه وه ، هر څه
پټ وو ، د اورونو د باران

د دې کورنۍ یوازې یوه -
غمخېلې د لور ، نړۍ او -
ورور په مرگ کېدې مور
ځان د مهاجرو یوه کمپ ته
رسولی وو .

دې بورې وازې مور په
خپله شریبه د تباہ شوی
تربیکتر قصه بیان کړه ، دې
په ډېر غمجن حالت کښې
وویل : هغه وخت چې د
تربیکتر چلوونکي گول -
وخوړه او په ځمکه راږېوت ،
د تربیکتر ټوله سپرله دې
لوی مصیبت ته ځای په
ځای وتړله شوه .

د بېوزۍ له سترگو څخه
اوبنکې روانې شوې او په
شرا غوږې غږ کښې یې وویل :
هر څوک د خپل ځان په غم
کښې شول ، یوازې زما
ځوانمړې لور ماته ځلي خپل ځان
د نورو په غم کښې هر کس ،

څخه څرگندیده چې د مصیبت
سره نقطه هغه ځای دی
چې نړۍ تربیکتر ور باندې
درول شوی دی . دهرچا
خیال ته رسیده چې
دلته هم یوه خونړۍ
صحنه پای ته رسیدلې ده
او د افغانستان په زرگونو
تباہیو باندې یوه بله هم
اضافه شوې ده ،

هو ! لویه تباہي شوې
ده . په دې غم لړلې
پېښه کښې د یوې بې وزله
کورنۍ زیاتره افراد له منځه
تللي وو ، خو لکه چې د
گران هېواد د نورو زرگونو
تباہ شویو کودنیو د حالاتو څخه
شیر - ژر نه خبرېږو -

- همداسې د دې پېښې
نه ډېره موده وروسته
څه معلومات ترلاسه
شول ، هغه هم هغه وخت چې

شوه، چې سرحدی کرښه
 ډېره نژدې را ته پرته ده
 په دې توگه زما گران
 لور د خپل هېواد په سرحدی
 کرښه خپلې وروستی سلگۍ
 و ایستلې او موږ یوازې د
 هغې مړ کالبوت چمن ته را مهاجر
 کېږ.

غمجنې مور بیا په خپله خپل ځا
 ته تلې ودرېږه، ویل ویل،
 د خدای رضایې په سترگو منلې-
 ده. مړه حق دی. د خدای
 په لار کې مړه د شهادت،
 لوړه درجه لري په دې
 خبره د خدای په دربار کې
 ډېر شکر کوم چې زما د لور
 وروستی سلگۍ مهاجره شوه،
 که جسم یې پر دیس شور و خوی
 پر دیس نه شو

دې غوښتل چې ما بچ کړي
 نو یې زما په سر
 لاس کېښود، او په تېرېکټر
 کې یې ځما د خملولو هڅه
 وکړه، یا یې شهر ماشوم
 بِسْمِ اللّٰه په غېږ کېښی ونيو.
 او د توکمری په څېر وړ باندې
 نسکوره شوه.

په همدغه وخت کې
 د خټ له لورې وړ باندې
 گولۍ وېگډه دا او ماشوم
 بِسْمِ اللّٰه یې سر وگنډول.
 بوډۍ مور په شړها سره
 د خپل خوږمن زړه د سپکولو
 نه وروسته خپلو خبرو ته
 دوام ورکړ،
 کله چې دا شومه شپه
 سبا شوه، موږ ته څرگنده

ککی

ڪور ته ننوتل . دروازې
 په خوله ڪنډې ککي ولاړه ده .
 لاس ۾ وړاوبږد کړ خو
 دې راو نيولم او په دوامه
 مخه ئې بنکل کړم . مور ۾
 دماز ديگر په نفل ولاړه وه
 او همدغه ده چه سلام ئې
 وگرځاوه ، دې هم په دواړه
 لويږ په مخ مچ کړم . مونږ
 په کتونو کښي ناستو ، ککي او
 مور او نورې ښځې په پوزي
 باندې په نرمه مخامخ
 کښي ناستلې . ککي ، مور
 او خور ۾ رانه دوستانو
 پوښتنه وکړه ، ماترې
 دکور او کلي . نره ديو
 کليوال سره ټه پوښتنه

وروسته له څلورمياشتو
 ڪور ته راغلم . نرمان او
 ورپرونه ۾ مخي ته را منډي
 وهي . كله يو په غيږ ڪښې
 نيم او كله بل . د خپلې
 کوچنۍ لور سره ټوكي كوم :
 « نرډگيه ډېر زده ۾ درته
 وچ وه ، دا خوبالكل پيغله شوې
 ئې دکور لوي غړي او نور
 كليوال راته خاڼدي . دا کلي
 نه مونږ غريزان دي او مونږ په
 دې کلي ڪنډې ځکه او سو
 چه زمونږ خپل کلي
 بمبارد شو ، څه خلک پاکستان
 ته مهاجر شول او ځيني زمونږ
 په شان غريو کليوته راغلي
 دي . ځيني خلک راسره

تأثير کوي خو جان ټينگوي
او وايي: « داخولېونه ده .
مرگ او ژوند د خدای په
لاس کې دي . بيا مېړونه
يوه ورځ پيدا کړي او يوه
ورځ مري . که مړه او که
پاتې کيږي دابده د خدای
امر وي . بنده عاجز دی
او هېڅ کولای نشي . »

«دوړو مې خوشې
کيږي چه جنگ ته لاړ
دی؟»

خو مې جواب را کوي:
«نن ئی لسمه ده خو کالي
به يې ډېر خيږن وي .
سباته خوگ دده په بدل
کې لاړشئ . »

ما په ډېرې بې پروايي
سره ووي ، « څه چه
لسمه ئی وي نو سبابله
ورځ به راځي که خبر
وي ، او دسره گي څه حال

وم چه مخ مې دا واره
ککي ژاړې . ماترې پوښتنه
وکه چه « لکه چه زما په
ليد و خفه شوی » خفه
خوډيم ، ککي جواب را کړ « ته
نه وينی دا څه حال دی »
او دروگي خواته ئی اشاره
وکه او دتوپونو دژوته
چه د مجاهدينو او يا د
بېرک د عکرو له خوا
مجاهدينو ته ور خلاصيزي
« ورور ډې په جنگ کې دی او
تاسې هم راغلي »

ما په خندا سره ورته
وويل « ککي جنگ خوپه
دره گي باندې دی او دلته
خو مونږ ډېر ترې لرې يو
او ته چه داسې کو چنیو
جنگونو ته ژاړې نو جان
په ژبا خلاص کړی ، که
څنگه موري ؟ »

په موړ مې هم د ککي ژباړا

لگایم . دی رانه دروس او
پېښور دپارټو پوښته کوي
وايئ " په کابل کې مجاهدين
دېر تکره او دمانام
دروسته حتی په ټانک کې
هم گزده نشي گرځېدلای ."

نر ورسره هو او نه
کوم او فکرې کې ته
متوجه شو . ککې نن ورځ
دېر خواره شوی اونريات
تسويش کوي . نره لانه
وم پيدا شوی چه د ککې
مېرې ئې تر بورانو مېرې
اودا نر مونږ کره راغلی وه .
خوان نروکې هم وروسته
هدغو تر بورانو مېرې کې .
ککې لکه نر مونږ مودوه .
ما تر دېر وخته پورې
د خپلې مور او ککې تر منځ
فرق نشو کولای .

دا چه ککې راجاندې
دېر تاوېده نو فکر

دی به دره گي ککې ټول وتلی
دی . د غنډه سکر دېر په تنگ
دی . که مجاهدين ئې خو
ورځ نور هم په تکليف کړي
نو کيدای شي چه تسليم شي
په دره گي کې دوی به
اويو خوان مېرې .

مجاهدين هم دې تره گوري
چه سلمان ولم او که کافر .
بنځوڅه گناه کړی ده . بنځي
خو په نر نوپسي ئې ."

خوږې ! " دو چوسره
لامده هم سوځي . مجاهدين
په ټول ککې څنگ
د توپ خوله دې ئې او يا ماشوم
نه سړی ته او هغه هم کافر
ته برابر کړي ."

د توپونو آوازونه
دېر پېښی ، ککې لاره ترڅو
که د کوم توپ گروډوښي
چه چيرې لگيزي . نره
ديو کلیوال سره په خبرو

مې کاوه چه هدايې مور
 ده . ککې نرمونز په کور
 کښې تر هر چا نږات واک لري .
 کولای شي چه اوښ
 خرڅ کړي بيله دې چه دچا
 نه پوښتنه وکړي . هدايه ول
 شل منه غم يوه چاته په خپل
 سر بښلی شي . دا کور
 دککې کوددی . او ددې
 کور ساتنه هم کوي . که تر
 په کود کښې وي او که نه
 پروای نشته خو ککې
 کولای شي چه هرڅه تنظيم
 کړي . دا چه ککې مونږ
 ټول لوی کړي يو نور دې
 ارتباط نرمونز سره همزمانو
 او موردی .

ککې بېرته راځي او کښې
 خو پخوا په شان نه وایي
 د خپل ناروغ جومات ته لایمې
 شي ، د تر برونو په مجلس
 کښې کښيږي . اوس دا خبره

ځکه نکوي چه فکر کوي
 مونږ به د روس سره
 په جنگ کښې مړه شو .
 غواړي په دیدن موځان
 موږ کړي . دېر وارې
 سوال کوي « خداي دې زما
 مرگ ستا سودخه کړي ! خداي
 مې دې ستا سوبه مرگ ونه
 خوړوي ! » دککې پرځای موږ
 زغ کوي « څو يه مازيگر دی !
 جومات ته لایمې شي ! »

په جومات کښې د لانغه نه
 وروسته اميرگل راځي . اميرگل
 مونږ ته لاس را کوي خو
 نور کلیوال دده سره ستړي شي
 کوي . اميرگل دده ګي د جنگ
 نه راغلی دی . لنډه پوښتنه
 ترې وشو چه څه حال دی ؟
 اميرگل وويل چه « زه خو
 پاس په غر کښې وم ، د ټوپکو
 او داشکومر . مونږ ته سم
 احوال نه معلومېده . چا

خو یوانی زهونز ورته بیرده؛

ککی مراحه چه شلو. دا

جنگ گریلاؤ حله ده اوس

ختم کیزی. «چه خلاصیزی

نویا چیرته ئی. ماته خو

خوب نراچی. دسهار نه تر

غرم پوری زما زه هداپی

سرپیزی چه گوندی نه چه

یوشهید یا زخی راشی.

وروسته له غری بیرته

بنه شم. کله فکر کوم چه کوم

خوک که زخی ئی نو هغه

خو کورته نه را وری، حکه

داکتر او شفاخانی ته به ئی

وړی، پینسور یا میرانشاه

ته خوبیا پخپله حان ته

تسلی ودرکوم چه بیر

خیر به وی. خدای به

مسلمانانوته بری ودرکړی.

«ککی غچې به دوه وروڼه

په جنگ کې وو اوته به

نه سپیدی. فن خو

زما د وروړو پوښتنه وکړه چه

هغه ولې رانغی؟

ده په جواب کې وویل چه

هغه خوپه دشته کښې د

شپې له خوا په غنډ حلې کوي.

دروغی گروپ کوزدی.

بیگانه دینی شپې په

حد ودرکښې په دروغی سخت

جنگ دی. هاروان توپونه

او داشکې چلیزی. روشنی

انداز پورته ئی. ککی که

خه هم په غوږونو درنه

غوندې ده خود و سوارل

مغې پورته شوه. بزخه

وروسته زه هم د بام سرته

ورغلم. لکه چه سخت جنگ

دی.»

پوښتنه مې وکړه. «واخ

ځویه په ټولو شپو کې ودرکړه؟

ورور دی مې پکې دی، خدای به د اېلام

روس کله ووهي «ککی

روس به خدای ووهي

يوازې يودی اوتنه بيا دومره
وسواس او تشویش کوي.
«دهېښه مې وسواس و
خو وروسته د ميرزا جان
د زخمی کيدو نه اوس لږ
ډېر ډارېږم. اول مې فکر
کاوه چه د کافرو گولی به
خدای په مسلمانانو نه لگوي.
ته گور ميرزا جان (خوږې) لا
سم حوان هم نه دی. دی
په خپله هم ملامت ووولې
دومره غځې غځې منډې
وې چه بيا ولگېدې
اوس څنگه دی؟
تا وليده؟»

«هو وې لیده. شپه
مې ورسره وکړه. اوس
بڼه دی گر حیدای شي. خدا
فضل وکړ که نو دا خو
د مرگ گولی وه. په نس
کښې د یوه طرفه لگیدلې او
گولی ترې بل طرف ته وتلی

ده. دې ته د «سړ اور ساتنه
والی» دې خدای د مرگ
نه بچ کړه.....»

ککي زما خبرو لنډو مې
اوپه دعا پیل کوي: «خویه
خدای دې تاسې ټول
بچ کړي!

خدای جل جلاله دې تو
مسلمانان بچ کړي! خدایه
روسان په خدای چکولو
وولې! خدایه تبا
ئ کړي!

خدایه مسلمانانو ته
بری ورکړي!

موبز دواړه د دره گی
طرف ته گورو. کله کله
سروشنی وینو او کله د کوم
توپ آواز واورو. لږ شاته
غلي غوندې شو او لږ اوبز
غوندې وخت موڅه وانه
وریدل. زما فکر دې
خواته لاړ چه که رښتیا
پاقي به ۷۱ مخ کی

مصیبتونه ، ترخه حقایق ، وحشت او جنایات ، بربریت او -
مظالم د خپلو پانو په تور او ننګین لست ګڼې ساقې او خوندي
کوي . او ورسره په زړینو پانو ګڼې په ویار او غرور د افغان
د مؤمن او بریمال ملت برحقه مبارزه او جهاد ، او د نړۍ
خور سره ښکیلاک د استبداد پر وړاندې د دغه ښکال ولس
د سرښندنو او اتلولیو تلپاتې کیسې او خاطرو .

د دغه تورو او خونړیو فاجعو تور توپان زموږ د مظلوم
او بېوزلي ولس د ژوند عادي جریان ګډوډ کړ او تالا .
دېر ارمانونه یې ورېښول ، دېرې آرزوګانې یې خاورې کړې ،
دېر مرونه یې د برجو په څوکو و ټومبل ، دېرې سینې یې
غلبل کړې او په دېرو زړونو یې د وحشت غشي خښ ، داسې
چې د دغه تورو او خونړیو فاجعو له بره کېدو د هېواد د هر ولایت ،
هرې علاقداری ، هرې درې ، هر کلي او کور ، هر یو کښو او
هر سنگر وضعه او د هر افغان ژوند ، میاشتی کلونه ، شپې
او ورځې د حماسو ، کارنامو ، ساندو ، وېرونو او غمونو له -
تراړیدو ډکې کړې او واقعیتونه ښی چې که د لیکوال او شاعر قلم
یې حق اداء او ښه یې تمثیل کا ، الحق چې په نړېواله سویه
به د رښتینو کیسو او داستانونو ، ټولنو او اشعارو سرخیل و ګڼل شي ،
او شهکار .

د دغه رښتینو کیسو او داستانونو هېرو او ستوری زموږ
د مؤمن ملت خواړي ګڼ ، بزګران ، کارگران ، زده کوونکي ، محصلین
مامورین لیکوال او شاعران دي چې یا د کمونېزم د وحشت او

د ولسي بنځوله خوږې جهاد

خوږ خوږې لنډۍ

لنډۍ د ژوندې ادب
شړوندۍ بنځوې دې ؛
د پښتو د خوشيو، بناډيو
خاطرو، غمونو، اندېښنو
فکرونو، جگړو، ننگونو
او د شړوند د ټولو پېښو
او حادثو انځورونکې دې، او
تمثيلوونکې چې د دوی
له شړوند سره راښکېدلې
او د دوی د ژوند په
اوږدو کښې ور سره ملي
راغلي دې ؛ هر پښتون
او پښتنه چې د څه خاصو
حالاتو سره مخامخ کېږي،

لنډۍ جوړوي او وايي
يې ، خو کله چې لنډۍ
لنډۍ وي نو د شاعر له
خوږ نه له راوتلو سره د هر
چا په خوله کې ولوېږي،
د ولس مال شي او د هر
چا درد ټکور وي او فکر
يې بدلوي نو ځکه لنډۍ
ولسي شعر دی او د ولس
غږ او د ولس د نږدېانو، اړو
او غوښتنو ترجمان .
افغانستان د انقلابونو وطن
دی ، د يرغلګرو د تېريو
او يرغلونو او د نروږو او

په وطن کېني اوس هم-
خوري ورې شته او په-
کتابونو کېني يې يوازې-
د خو زرو په شمېر کېني
نرېرمه شوي او بس .

(سپیدی، مجله د همدې
ضرورت او اهميت له امله
غواړي چې د افغانستان د-
مروان جهاد په ارتباط لنډې
را خوندي کړي او د-
آينده ګانو له پاره يې د
يوه ملي امات په توګه
وسپاري او له همدې امله
يې دا لړۍ روانه کړې
ده .

که د مجاهدي ملالۍ
پوې لنډې چې د ميوند
بايلی ميدان وګاټه همداسې
پېښې اوس هم شوي او
لنډيو پ سنکرونو کېني د-
توپونو او بسوز کار وکړي
دی .

بنګرورو تېرې کوونکو
د ماتېدنو او راپرځېدنو-
لنډې له همدې ژوند
سره را روانې دي او داهر
څه په خپله غږه کېني
رانغاړي خو افسوس چې
لنډۍ شفاهي ادب د
پېر وخت خوله په خوله
کېږي او بيا له سينو
سره خاورې کېږي نه
يا په بله شېبه دا بديا
ګلان په صحراو کېني
غورېږي ، غرونه او
رغونه ښکلي کوي او بيا
يې همغلته بادونه پلني
پلني کوي او خړوي
يې .

نرمونز باور دی چې :
نرمونز خلکو پخپل تاريخي
شړوند کېني په ميلونونو
لنډې جوړې کړي چې

دا لاندې لنډۍ يوه
 حساس ځوان ښاغلي اسراښ
 ښتومان. د پکتيا د ځاځيو
 له سيمې څخه د بنځو له
 خولې نه زېرمه کړې چې
 د چاڅلېبندۍ خپلوانو، چا د
 خپلو نژدې شهيدانو او-
 قهرمانانو په ياد کې وييلې
 او يا يې د افغان د قهرمان
 ولس غموي مېړانه او ،
 سربښندنه په کې ستايلي ده
 د افغانانو يو لوی خصوصيت،
 دادی چې دوی د جنگ په
 وگړ هم خپل روحيات نه
 بايلي ، خپل روڼ شړوند
 نه پرېږدي او خپله جامه
 ټکراړوي ، په خونړي جنگ
 کې هم د ټول غږ نه
 غلي کېږي او ځوانان د
 جنت په لور او تلوسه په
 غوږځولې وړې او شړوندۍ
 مروجه . په زړه زرخمي

ښځمنۍ د جنګ په دې
 پس منظر کې هم شړوند
 کوي او هم که کله واده او
 خوينې پېښېږي د پخوا په
 شان يې تودوي خو په
 زړه بابو لالو نه بلکه په
 انقلابي او وينوونکو لږيو
 او سندرو او د خپلو ځلمو د
 مېړانې او سربښندنې په
 ياد .

تاسو به په دې لنډيو
 کې ولولۍ چې ټوې مورخېل
 پنځه زامن د قرباني وگړ
 ته وړاندې کړي خو دا
 د درې په وهلو سره د
 دوی په سربښندنه وياړي
 او ياد يې تازه کوي .
 همداسې يې نورې لنډۍ
 هم .

راځئ سره ولولۍ او د
 خپل حماسي تاريخ د يوه طلايې
 باب په حيث يې خوندي کوو

کارمله: دا دفتر دې واوړه
 څوک دې شهید کړل، څوک دې وړک کړل له وطنه
 کارمله: غبرگ زامن دې مړه شه
 چې د خیالي ووړکیو دې ډک کړل نرندانونه
 پل چرخي په لوی نرندان کښې
 وړکي بنديان د آزادۍ ارمان کويند
 د جېلخانې بنديان به راشي
 د تورو خاورو شهیدان کله مړاښه-
 د جېلخانې کړکې ته راشه
 د یدن درواخله ما پانسۍ ته خپړوښه
 کارمله بس دی ظلم مکره
 ډېرې دې کونډې کړې انزار درته کويند
 په هډیرو کښې مړا بنکاري
 کونډې قبرو په سر فڼک شمعی بلوښه
 پام که نلري ورته ونه کړي
 ببرک جاسور دی نلري کله قبلوښه
 غوره نرندان کښې قسیم نه شي
 مجاهدین ستا په همت فخر کويند-
 ای گورستانه بختوره
 چې در ټیټېزې سپینې خولې کابزه بریتونه

(۱). بی. د ځایو په لهجه کښې د «باندي» ځای ویل کړي.

راشه پغمان درې ته لای شو
 چې خالي وړکي په غزا راغلي دینه
 ملیه ترلی وروړ مې وړک دی
 ملیه ترلی ځوانان وکسم (۱)، وژاړمه
 په مورچل دوه مجاهد ښه وي
 چې یو نرځي شي بل یې وتړي پرهار وینه
 دا شهادت مو مبارک شه
 چې په وطن مو وروسیان راغلي دینه
 خذایه پغمان گل وگلزار کړي
 چې مجاهد مو پکښې شپې سبا کويښه
 په تور شپه کښې ټوړې وشوي
 مجاهدین په وروسانو کړي ټوړه
 خوشحالی وکړي ای عالمه
 چې وروسیان یې بندیون راوستي دینه
 د ماهیر په ښو درو کښې
 مجاهد گړي وروسیان مردار وینه
 پنځه زامن مې شهیدان شول
 د دوی قبرو باندې به شمعي بلوومه

(۱). ملیه د څاخو په لهجه کښې د (ملا) پرځای ده .

(۲). " وکسم " د وگوم لهجوي ښه ده .

د روسی عسکرو د ژوند ژوندی

حقیقونه

د جبري قانون له مخې په پوځ کې شامل کړی شول اوله هغه ځایه د مجاهدينو د مقابلې د پاره افغانستان ته راوېژل شول ، افغانستان کې د څه وخت تېرولو نه پس دغه دواړه سپاهیان چه دخپلې یوټي (UNIT) دافوسناکه شړوند اوجبر نه عاجزه شول - دخپل پوځي کیمپ څخه وتښتیدل او پناه اخیستلو دپاره هم دخپل دښمن په انتخاب مجبور شول .
د روسی عسکرو د ذهني

دافغانستان په خاوره مجاهدينو په ضد شوروي عسکرو کېنې عام طور داسې هلکان شامل دي ، چه لا شونډېځې نه وي شنی شوې داهلکان په روس کې نریات نه نریات دلسم صنف طالب علما نرډه کوونکي ، دي چه عمر ونه ئی دنولسو کلونو سوا نه وي .

تېر کال همدغه شان یو دوه طالب علما ن چه دروس په کوم ښوونځي کېنې ئې نرډه کړه کوله . دروس

انتشار دالیه نه صرف هم د نکر
لاندې دوه روسي سپاهیانو
پورې مخه وده ده . بیکه په
افغانستان د پولک نه سیوا
روسي عسکرو کېنې د پسر
داسې شته ، چه د عسکري
شړوند سره هیڅ علاقه نه لري
او باری نا خواسته ئی
د مجاهدینو د غیض او غضب
سره مخامخ کې دی او په یو
داسې نا اشنا ملکه کېنې ئی
د پوښ مقصده او موند
جنگ د وځ نه اچولی دی
چه د دغه ملک د لار چارو
سره واقفیت هم نه لري .

په دغه جنگ چلې هېواد
کېنې چه شپه ئی شپه ده
خو ورځ ئی هم پرې شپه
ده ، د وخت څنگه شړوند شواک
کوي دا اندازه به تا سو
دهغه یو خط نه په پسر
آسانه ولگولی شی چه

د مجاهدینو سره په یوه معرکه
کېنې د پو هلاک شوی روسي
سپاهی له جیبه برآمد شوی
دی . په دې خط کوم تا ریخ
ندی درج ، ولې د پسر
وخت د دغه سپاهی په جیب
کېنې د موجودگي په وجه
وخت او خولو د پسر روست
کړې وو . دا خط دغه سپاهی
ته د روس شخړه چارلېزی
وو . خط په دې الفاظو دي ؛
«خوږه او گرانه تاسا هیلو !
ته هر وخت تر ما په نره راوړنزی
دا یا دگر دین قطب پخوا
تلې دی .

د گرونرین خوږې په
واورو د کپ دې . یغنی ساعت
په ساعت نریا تیزی . زه هر
وخت په کار مصرفیدم . نه
شم وېلی ، ته به کله
راځی ، موږې هم ځان
مصرف ساتی ، قی . وی

د تلاشی کار واپه غاړه شو
 قوله ورځ مو دیوې عسکري
 قافلي په شان سفر وکړو. د
 پروان د ولایت دیو کلی
 «فرز» نه یو دم مجاهدینو
 له خوا په موبز حمله وشوه.
 دیو مختصرو لې خونناک
 جنگ نه پس موبز هغه
 په شاتمبولو مجبور کړه. خو
 بز وخت پس چه موبز
 د کابل په طرف روان وو.
 د مجاهدینو یوبل ټولې له
 موبز چاپېره شو. دلته موبز
 خلور ملگري ووژل شو او
 اتلس تپیان شول.

دغه ځایه موبز ډېر په
 مشکله کابل کښې خپل مرکز ووت
 را ورسیدو...

«۱۹- می- د بغلان د دوشی،
 صاحب د «لاله» کلی سره
 نژدې د مجاهدینو سر یوه
 نژدې د سته معرکه وشوه

نه پس خپل اکثر وخت د
 را دیو په اوریند لو
 تیروي.
 خو ورځ دغه چه
 سخت بارانونه وو، د افغانستا
 خت د وکتر غریب لاش
 را ورسیدو. کم بخته وکتر
 نادیا سر د هغه د واده لایوه
 میاشت هم نه وه تېره شوې
 ا ف بد نصیبه نادیا! خومره
 ژر د بد مرغی تیارو گیره
 کړه.

هیله ده چه ډېر ژر به
 ته زما ارمان
 ئی زه تاه وخت یادومه
 ګرانه!

ته به کله راجې؟
 ماما او دیوبل روسی سپاهی
 د جبه تر لاسه شوې دیوې
 دایتری اقتباسات دای
 «۱۱- مایو موبز ته د کابل
 په قطبی ساحه د مجاهدینو

جنگیالی مجاهدین په اسونو
سپاره وو د روئی سختو حملو
مونږ مکل طورې وسه
او مایوسه کړو.
دوی نر مونږ دوړاندی
تگ ټول کوششونه ناکام
کړل. مونږ ته حکم وشو
چه په هر قیمت وی خپل
کار ته دوام ورکړئ. خو
داسې ممکنه نه وه. د دواړو
اړخونو نه بهر خلک مړ
شول.
سپار مجاهدین په پیاده
او ټانکونو حلی کوي او
په جهاړونو له بهرو هم
لاس نه نیسی. دغه شان
نر مونږ په کامیابو پوځی او
تویزی. دغه وخت مونږ
د سختی مایوسی سره مخامخ
یو. زما نزدې ملگری
کولیا (KOLIA)، وکترز
(CVICTORESE) سران و

(SIRAZUA) او بوناکوف
(BONAKOVE) مړ شوي
دي. دیو کړاښ نولس کلن
شکن د بادغیس د ولایت د
قلعه کافر. په معرکه کې
وشری شو. شکن د خپل
بکتر بند گاډي نه د راکټ لاندې
په نشانه د خطا کولو نه
پس په غره د خلو کوشش
کولو. چه دېره نه دیو
دروند کاږي په سرغړو لو
نرخمی شو.
د دښمن د شاکید لونه پس
د شهیدانو تلاش کونکو
مړ رسیدلو شکن لا
شړندی وو.
شکن په خپلو وینو
سور وو. ماه هغه په پږو
جګړانه اخیسته. دغه وخت
د خپل ځانه چاپېره خلکو ته
هغه وویل: ورته صرف تاسو
ته د دې حقیقت بیانولو

نه هغه جبراً راوستلی شوی وو .

د کال ۱۹۸۱ د مارچ پر مې ۱۱ هغه کښې هغه دینجند دره په علاقه دانگورو په یو باغ کښې خپلو ملگرو سره د ساعت تېری په وخت مجاهدینو گرتار کړی وو د ولانوف د بیان یوه فېته موجوده ده . په دغه فېته شوی بیان کښې هغه د خپل عسکري ثوند نه په یو نفرت انگیزه لېسر کښې والی :

« مونږ لکه د گډو بزو د شپول په داسې قسم - کیمپونو کښې اوسېزو ، چېرته چې د غېر ملکي راپړیو او ریدل نه صرف مانعت دی بلکه یو سنگین جرم دی بغیر له اجازه نه د کیمپ نه بېرته په وتلو پابندی وي د لوسو سپاهیانو په

پورې شړوندی یم . چه زه ستاسو مسلمان ورویم »
بیائی مجاهدینو ته وویل :
چه ماسره کلمه تکرار کړئ
او بیا خو د قیقي پس په
دغه گننامه غر هغه دپاره
قبر وکنستلی شو .

د قبر په خاوره دغه الفاظ
درج دی - دلته دروسي
پوځ سپاهی شکن په
ابدی خوب ویده
پروت دی . دده دشناختی
کار د نمبر (۲۱۱۳۴۳۹۵) دی . او
د مرگ په وخت کښې ئی وویل
چه هغه مسلمان دی .

دغه شان د پنځه ویش
کلن والانوف قصه هم پوره
دردانگیزه ده . ده د فلم
پروجکشن « فلم برداری » تربیت
حاصل کړی وو او د هغه په
قول چه هغه د عسکري
شړوند نه متفره ووپوځ

استبداد پر نړو غلبیل شوې دي او یا همدا اوس هم دگران هېواد په تودو سنگرونو کې کله نامې نرېن وې او حاسې ، مبارزه کوي او جهاد .

د تور د اوومې او د جدې شپږمې د تور پېښې او خونړیو فاجعو په غول کې نړمون هر یوه په نړگونو دوستان ، ملګري ، وروڼه او عزیزان په وینو کې لمبیدلي دي او د شهادت جامونه په سر اړولي ؛ او مونږ د دغو ورځو شپو په اوښتو راوښتو کې د خاطر د نا پایښ سمندر غېږ ته لاهو کوي ؛ ځوانیمرګ او نیمه خوا ملګري رایادوي او ارمانجن وروڼه او عزیزان ، هغه چې یا د روسي جلادانو تور او وحشتکو نرندانو خونړي ، او یا په د هېواد کاین او بوتي په وینو لمبولي ، او رنگین کړي دي .

د جهاد او مبارزې د کاروان ځوانیمرګ او نیمه خوا ملګري او عزیزان د دغه فاجعو د رارسېدو نېټې یو یو مخ ته کوي .

هغه چې دغه دواړه فاجعي یې راسه شړلي دي دغه ورځې مو د هېواد ویجاړ حال ، بربادي او وړانی سترګه ته دروي ، د هېواد دیني او غرونه چې روسي بمونو پرې ادرېن کړي او سرکړي دي ، خو د نړیوالو وینو پرېکړه کولو ته اړېنې مړي او پرې نېغولې وړېنېلې .

دغه ورځې نړمون د مؤمن ملت په سر د خلق او پرچم نادودی او نا کړدې را په یادوي چې څه ډول یې د خپلې بې جلبة اقتدار له پیله د مسلمانانو په نیولو ، تعذیب او وژلو خپلې ناولې او منفي عقیدې قشې کړي .

تولگو واده واره افران
مقرر دي اودا سپاهيان
هغوی هر وخت د نظر لاندې
ساتي .

دولانوف بيان دومره
دردناک او اثرناک وو ، چه
جاهدین د هغه په معافولو
متفق شول .

ولی هرکله چه بله وړخ
قبایلو دغه کیمپ چرته چه
ولانوف ساتلی شوی وو ،
حاضره کړو او د روسی
دپاره یی د مرگ مطالبه وکړه
خو کله چه د مطالبی نه د
انکار په صورت کښې خپله
قیدی د محافظو شړوند ته
خطر پېښه شوه ځکه نو
قیدی د قبایلو په لاس
ورکړی شو . دغه قبایلو
کښې داسې فرځ نه وو
چه د وطن د آزادۍ په
مقدس جها د کښې یی

څوک غرنیز یا خویش شهید
شوی نه وي .

هدغه وجه وه چه قیدی
دهغو دا تقامی جوش بنکار
شو .

دادي هغه حقیقتونه
چه د روسی سپاهي دلی
یقینی نه د کي دبزارو شیو
ورځوعکاسي کوي .

د روسی پوځ د نوخیزه
سپاهیان چه په خپل پس
منظر کښې طالب علان نریات ولې
د پېش منظر په عسکری
درېشی کښې سپاهیان کم
بنکاري ، د سورا میریالیزم
په یو وسیع نرندان کښې
دالی وده نوخیزه
قیدیان د بنوونجو نه
راپاڅوی شی او د دوه کلن
لانزې عسکری خدمت د
ظالمانه قانون له مخې پوځی
د فترته طلب کړی شی او

د خو هفتو د عسکری تربیت نه
پس ئی د جنگ د دو ذخ
خوراک کړی.

ولکه د سلطان د مسلمان
له غی راتنکی هلکان دیو
شته منه پوځ برخه ده. او
همدغه وجه ده چه روسی
عسکری اکثر د راکتونو، لایچو
بمونو او زهرناکه گیسونو، گازونو،
سره د تحفظ له مخه پر گن شپ
هیلې کاپترو او میډ پیارو
کښې سپاره جوړی. چیزته
چه د هغو د شرونه د ټولو
ضرورتونو انتظام هم شوی
وي. ولې د حقیقت پخپل
حای دی چه سره د دومره
سهولتونو د تربیت له مخې
د روس سپاهی د نړۍ
ناقص ترین سپاهی
گڼل شي.

ولې کوم خیز چه د
د کامیابی په وروستی مرحله

کښې روسی عسکر د شکو کو
او شهباتو په دام بنکيلوي
هغه د دغه عسکرو نا تجربیه
کاری او مهارت د کمبود سره
سره د جنگ د مقصدیت
فقدان دی. دغه لږ کښې
دیو مملکت د خارج د فتر دیو
سروې له مخه چه د
جاسوسی ادارو کال (۱۹۸۱)،
د لومړیو شپزو میاشتو پخوا
مرتب کړی دی د روسی
سپاهی د کړ دار د ټولو نه
زریات نقصانده عناصر
هم هغه دي کوم چه پورته
یې ذکر وشو.

خو افغانستان کښې د روسی
سپاهی د شرکت احساس
(ENVOLVEMENT) په
وینام کښې د امریکې پوځ
مقابله کښې خورا ډېر کم دی.
روسی سپاهی ته دا
بنودلی شي چه هغه د

کونیزم دپار جنگیزی
 حُکمه چه دهغه تهذيب
 ته دامریکی نه خطر ده
 اود هغه «روسی سپاهی»
 پش قدي هم دهغه تهذيب
 حفاظت کوي. ولې دهغه
 د پارولو اوسرگر مولودپاره
 دهغه سره داسې هيڅ خيز
 نشته چه هغه دخپل سر
 په ورکولو آماده کړي.

د دې خبرې لوی ثبوت
 بلای که څوک یو کونست
 په کونست غاډ کړي نو
 هغه فوراً معذرت وغواړي
 چه «نه جناب کونست خو
 هغه څوک دی، کوم چه
 په حکمرانه ډله کې شامل
 دی» او که څوک تری بیا
 تپوس وکړي چې بڼه
 نوته څوک ئی؟

نور ئی به چه نه
 «اونرک ئیم» «ترکن ئیم» «قزاق ئیم»

عیسایي یم «مسلمان یم» همدغه
 غاډبو خلکو کېنې دهریه
 هم وي ولې سره دخپل
 دهریته خپل ځان ترکونست
 ویل نه خوښوي.

روسی سپاهی په افغانستان کې
 دیوې بلې اهمې مسئلې
 سره هم غاډ دي داسپاهی
 خپل شړوند کېنې په سړمې وار
 یوې آزادۍ معاشري ته راغلی
 دی ولې ددغې معاشري د آزادۍ
 تلک دهغه دخپل وس
 خبره نده که بازار کېنې په
 وطنه وي نو دی پیرل او
 پلورل کولی شي چه هم دده
 دتباې باعث جوړېږي.

مثلاً دی د تغذیې دپاره
 ډېر بېابه وي. حُکمه دی
 غواړي چه امریکائی سگریټ
 او مشروبات په بیه واخلي
 او ذائقې نه ئی عظوظ شي.
 داسی بی مقصده جنگ چه

دیوسپاهی د جذب با تو درالبرزو
عنصر نه لری ، سپاهی څنگه
د خپلی وینی ورکولو ته غاړه
ایښودلی شي .

هډغه وجه ده چه نن
سبا په افتانن کښې دروسی
اعلی ترینو افسرانو د احوال دی
چه هغوی د کابل ، کندهار او
هرات غونډې بناریو کښې
هم لگیا دی په هیلې کاپټرو
کښې جرړې او د هغوی د
جنگي جذبې او مورال
د احوال دی چه اوس اوس
یو بجا هد قوماندان یو دروسی
بریگیډر ، سره
د خپلو څلورو محافظو هغه
وخت گر قار کړو کوم وخت
چه هغه په خپل جیب کښې
سروان وو ، او دغه بجا هد
په خپل ایکی یوسر د خپلو
ملگرو کمپ ته ورسولو .

د افسرانو د حکمانه انداز او

د بدبې ښکار وروسی سپاهی
د خپل راحت په تلاش
کښې سر وهلی بر وهلی گرځی
او دا حقیقت هغه وخت جوت
شي چه هغه وټه په کومه
ساحه کښې د بجا هډینو د
تلاش او لټون ذمه واری
ور په غاړه شي .

هم د دغه ذمه واری د
تکیل د پاره چه هغه د ټانکونو
او بکټربند گاډو (زره پوښ)
په مرسته د هیلې کاپټرو میډ
طیارو په سیور و کښې چه
کومی کلیوالی علاقې تر وړسې
او په خالی کورونو ورتوځی
نوراشه که ئې گورې .

د کور تلاشی او په کور کښې
د نقدیت او قیمتی سامان
د فاتح د خوند ترخوږې کولو
په احساس د لوتما تماشه ئې
د کتو وي .

عجیبه خور داده چه د سپاهیان

د امریکائی سگرت د یوکش
او د فانتا د خوند لپاره په
خیر غوښتلو هم اړینه وي
دا قسم واقعات د پل چرخي د
زندګان خوا او شا عام طود
لیدل شوی دي.

خو کاله دغه چیرته چه
د افغانستان سابقه والیان وښان
او مقتدر وګړو نو تر اوسه
بنديان وو او زندان ګڼې د
خپلو ضرورتونو پوره کولو
دپاره به یې د خپلو خپلو
ګورونو نه نقد رقم راغوښتلو
نو پکښې به د روسي محافظو
برخه وه. نن هم دالین دین
جاري دی.

روسي سپاهی د سگرتو
په ارمان دي. روسي
سپاهی د هغه پوډۍ په ارمان
دي، کوم چه د یو غریب نه
غریب ملک مفلس ترین انسان
ته میسړی.

روسي سپاهی د خپل شړوند په
ګرداب ګڼې د یو مقصده
سر ګردانی له پخې الوتلو په
ارمان دي.

حک خونن هغه په
افغانستان ګڼې د یو سگرت
په بدل خپل ټوپک ورکوي او
د ویرېجو د یو قاب پر عوض
خپل کلا شنکوف خرڅوي.

راځئ چه د همدغه روسي
سپاهی او دهغه حای د
ولس د آزا دولو دپاره داسره
آهنی پنځره ماته کړو او دغه
عجوس او عجیور انسان
په خپلو خوشحالو او سوکالو
ګڼې شریک کړو.

«پای»

روسي سپاهی د مشر باتون د
خوند اخیستلو په ارمان دي.

لطيف، پريشان،
دكوك كوهاپ

فرياد د يو افغاني مهاجر

د خپلې خاورې زخه زخه زخه مسينه
د وخت په شونډو دا مجروحه خندا
ترجاني د دې حالاتو كوي
گل شوې د فكر د نظر د يوه غي
تري تيري دي اي خالقه د احساس يخاني
آف د غلونو سخاوت ته كوره
ماته جولي يې داغزو د كې كړي
او په بنوچي كوم شېم مو بنكاري
دا د حالاتو عطيه ده خلكه
مونږ د آسمان مانا راكوزه كړله
خوږ ورو ورو لاند ونيوله
پري يې رنگيني كړلې خپلې مانې
زموږ جوړنگي كېنې تيار ده هي

شړوند د پښې بېله لیونیو په شان
 در په در خاورکې په سر تېرېږي
 عالمي ضمیر ته څه احساس دی خلکه؟
 په مونږه څه وشول او څه تېرېږي؟
 زموږ په برخه عذابونه دي بس
 د گوداگیو شړوندون بڼه تېرېږي
 ای د عالم ضمیره وایه کله
 ایا د دې جوړه جوړه هم شته دی؟

د حق په چپه جمان لړزېږي
 مخکې لړزېږي، آسمان لړزېږي
 د قصری قصر ولی هانک نشي
 چه په کعبه کې بوتان لړزېږي

کابل: ۲۷/۱۰/۵۷

سَبَّارُون

دمغل ، فرنك خبرې اوس نرې شوى
د افغان په كورد سور سامراج غوبل دى
سړ لمبو كښي غوښتنه و كښي را ايسار دي
كندهار دى كه غزني دى كه كابل دى
د سامراج ظالم د ظلم په مچن كښي
هم اسلام انسانيت هم پښتون دل دى
د انسان په وينو غوښو نه مړېږي ،
آدمخوړوي تش په نوم د غريب مل دى
د بې وسو پوځي الوزي هوا كښي
بې نېټې ورغامي ېې وخت نې اجل دى
دا په څه پخپلو وينو كښي توغېږي ؟
دا په څه سورى سورى د دوى گوگل دى ؟
چنگلى شوى پېرى پاتى ېې چنغوله
لايې خور د چاپه طبع تور او بېل دى

د چا پنه نشته د چا دی لاس الوقت
 د چا ملامت د چا بدن ټول دل دی
 په هر لور پرې سرې سکروچي راوړېږي
 پیکوره افغانستان په کښې جبل دی
 منداره که د قیامت خوځه څو غواړي
 و دې گوري چې څه حال نن د کابل دی
 پخپل کور کښې حق د زیست هم ورته نشته
 حال تبا مال مے تالا اهل یې شل دی
 میندی خویښد یې بی ستره بی پردې شو
 خدایه دالا کوم مقام دی کوم منزل دی؟
 ماشومان چې زیات بنایسته دي لا تر چلو
 لوغرن شو لوغرن دا څه ازل دی
 د پټه در څاڅو په سرې کوده څو څو
 امتحان پرې جوړې لوی د لمریزل دی
 د دې ظلم داستان اوږد دی بی کچه
 گوندې دی کښې هم تقصیر د خپل عمل دی
 اعلاکم عالمکم وینا معیج ده
 د حضرت د خولی دا گت دی چې اکل دی
 د خپل کور څو ټول د کور په سر کېږي
 گنې غل تر څه معلوم د چا درشل دی
 د اهاقي دی تا پخپل اخود تېر یې
 تا پخپله خورب کړې په چل چل دی

مناسب نه ده گيله ترې بې فايدي ده
 اوس وران کړې چې ستا دکوبو بجل دی
 تېر داود حفيظ تره کی یې کړل تر حلقه
 اوس خبر شه وار راغلی دکا رمل دی
 په خر تم کني ستا هېواد انغاړل غواړي
 ورپسې په پاکستان دده تکل دی
 بحر هند ته سترگی خړې داشنا دی
 نور څه نه دي دغه پېش وانړتی غل دی
 آفرین شه په همت د افغانانو
 چې نیولې ورته پوله او هوټل دی
 اچولې د ظالم حکریوان ته لاس دی
 ستومان کړی یې سامراج پخپل یغل دی
 هره وړج چې څوک په خپلو وینولا مې
 چا اېښودی ؟ دهغوی په مرکړ پل دی
 داسرې ویني یوه وړج به شي گلونه
 لاله زار به شي کابل که اوس مقتل دی
 شرمنده کوز سترگی روس پرته شا خغلي
 چې الله پروردگار زموږه مل دی
 آخر داتوړ تیاره برېرقي سرپا شي
 دا دظلم شپه آخريه پین سبا شي

د تېر ځان بایلی شرم بی بصیرتی رایادوي چې څنگه یې
په لستونې کښې د ځان او ملت دښمن ماران وروزل،
او د کمونستي استعمار د فعالیت پر وړاندې یې له بی غوری نه کار
واخیست .

د کام ، اکا او ځاوهرونکي او وحشتاکه شپې را په یادوي ،
هغه شپې چې زموږ د مؤمن ملت دیني علماء ، بزرگران
زده کوونکي محصلین ، کارگران او پوهان یوازې او یوازې
د اسلام او وطن دوستۍ په گناه نیول کېږي ، شکجه کېږي
شړوندي څښکې او وژل کېږي

او د تش لاسو مؤمنو او بریالو مجاهدینو ولاړېدنه ، مبارزه او
قیام له پولادو او اور سره د غوښې او وینو مقابله .
هغه مجاهدین چې د ټانکونو ، توپونو ، گنې شیب او میګ الوتکو
سره خپل سیمې جنگوي په تش لاس د سره ښکیلاک د وحشت
او بربریت پر وړاندې د مقابلې د پیل او جریان ویروونکي عبرتاک
او پاروونکي داستات .

نه یوازې مقابله بلکې د مجاهدینو د ایمانه گوزارونو پر
وړاندې د سره پوځ او د هغوئ د برخو ماته رسوایي او
شکست . او دغه برحق مقاومت او جهاد په لږ ځمکنۍ د-
خدای ج ، د ښکر کارنامې ، اتلولي او حماسې چه نه یوازې
زموږ د اتل ملت په تاریخ کې تلپاتې ویاړونه ګڼل شي بلکې
د پوره اسلامي او آزادې نړۍ شمله پرې لوړه ښکاري او دنګه .
او ورسره همدا اوس اوس په هېواد کې د سړوښي وحشي

قصاب نظام

د لېږن بزغ چه دمسکوله کړلمنه وخوت
د نفرت غشی د بشر د زړه له پرينه وخوت

چه درو سانود دوستی په افسانو تیر وتل
د نیا یې لایم هم یې لاس له خپله دینه وخوت

روس په دوستی کښې په موبزهغه تم کړید چې
په نندارو یې تور لوگي له سرد کینه وخوت

وطن بایلالی زما تخته پوښتې چه غرنګه دی ؟
یو سوی کب دی چه د بل په لاس له سینه وخوت

ساده رومان به یې په دنگو غرو کېږي خړ ودری ؟
چه د مار کسیرم خبیث بوټی یې له چینه وخوت

پټ جنایات یې د قصاب نظام د نیا ولیدل
چاره یې لاس کښې وه چه لاس له آینه وخوت

تره کی زړو وو، د امین له سترگو وپړکېده
چه د کارمل انجام به څه شي بي تمکینه وخت

ماچه بیرک او شاه شجاع سره تلل په فکر
بیرک له وېرې سپکې پورته له شاهینه وخت

۱۳۶۳ کال د لیندۍ شلمه

د ۶۹ مخ پاتی

دوان شوم او غوښتل مې
خلم . کيکي هم ددې د پاره
چه زه بیا خواهر و نه
کرم ، را روانه شوه . په
کټ کني پرېوتنه خو کله
يوې خوا او کله بلې
خواته او بنسټه .
نرما په فکر چه تر
سهاره وینه پاتې
شوه .

« پای »

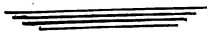
هم سبا سهار د وخته کوم
شهید راشي . ککي شاید
هدا فکر کاوه خو ماچوپتیا
ماته کهه : « لکه چه جنگ
ختم شو ! »

« هو داسې بریښي » ککي
حواب را کړ . « یا به مجاهدین
نرخي شوی وي او خپل
شهیدان او نرخیان به
وباسي » « د پینې نه مخکې
خبره گناه ده . ککي ځکه دا
غیب ویل دي ! » نره را



انسان چې شي بي لارې انسانان وهي په بده ږ
 انسان ورته لاشي دي ټول جهان وهي په بده
 په سترگو باندې موند شي توراوسپين ورته يوشان وي
 که خپل وي که پردي واره يوشان وهي په بده
 تمیز دښه او بد کولی نه شي بي تمیز شي ږ
 دا حكمة د ځان بولي او آسمان وهي په بده
 په خوله د عدالت نارې وهي خوی د شیطان کړي
 شیطان ورته عاجز شي شیطانا وهي په بده
 قامونو کښې يو څو تنه مکروب چپرې پيدا کړي
 د خپل غرض لاره عهد پیمان وهي په بده
 بس خپله هسي غواړی د قامونو په نېستی کښې
 په وخت د ضرورت کښې غلامان وهي په بده

دا څرنگه دوستی ده چې په دوست هم صرفه نه کړي
 په وخت د لیونتوب کښې خپل دوستاوي په بډه
 مټه کی، چا مدار کړ او لعین چا چار ماري کړ؟
 آخر به دا بې دینه پرچمیان وهي په بډه
 کارمله ای روستله! ته لا اوس هم نه پوهېږي
 ته څیر څیر ورته گوري ستا یاران وهي په بډه
 ستا هم هماغه لار ده چې یارانې پېر روان شول
 دېر شړده چې بتا اوستا خپلوان وهي په بډه
 غرواله، د وحدت رسي ته واچوه لاسونه
 د بنمن د بشریت افغانستان وهي په بډه



چې سور بنامار مونا زل په کور شو
 په غره اوسمه باندې بل اور شو
 کور ونه وران شول، باغونو سول
 ټغر د ظلم په وطن خور شو
 د وینو فواري نه

لنډۍ

د شهيدانو برکت دی
روسان پر خپل ټولې بمونه غورځويښه
شهيدان مړه نه دي ژوندي دي
چې ملحدان يې په ډيوو کوي فيرونه
د افغانانو له غيږته
روسانو واستول د سولې پيغامونه
ننږه او سروي يې په اور واخلي
چې څوک د کفر وظيفه اجرا کوي
خالقه کور يې په مږ وران کړي
چې د هورا نارې وهي لاس پرکويښه
ببرکه لوی کفر دې دا دی
چې قوماندۀ له کرمليڼ نه درکويښه
اول احمق دوهم کافري يې
ببرکه تا چې مړنکې په روس کړل ووتو
څوک په جيلو کې شهيدان شول
د جا به وينو سمه غر شول سره گلونه
ببرکه کور دې خدای خراب کړه
روسان کورونه مړنگوي مالونه وپيښه

چې مجاهد دي مړه يې مه کړې
 پاتې يې مه کړې د هڅې او راکټونه -
 ډېر يې بې لاسو او بې پښو کړل
 خالق خدايه په روس بل کړې سره اوږه
 د اسلام فخر شوې افغانه
 چې سرو لښکرو ته دې ورکړل گزارو
 څنگه بيا ځان مسلمان بولي
 چې اولادونه يې د روس تعليم کړي
 شپږينه وروڼه ارمانجنه
 زه دې مړنده شم چې به نه درسره تله
 له دنيا ولاړې بې ديدنه
 په آخرت کښې به دې ټينگ نيسم لاسونه
 بين الملله نوم دې ورک شه
 روس شهيدان کړل په گازو افغانه وروڼه
 شهيد وروڼه لار سپړه
 سترې ستومانه دې مزار ته ناسته يم
 خور چې د وروڼه مرگ خبرېږي
 زه وروڼه پرېږي سترگې اوښکې تويويڼه
 د وروڼه غم لېونی شوم
 عالمه مه مې گرموي چې هرڅه کړم
 وروڼه کله مې هېرېږي ،
 ستا ښکلی سترگې چنگ وښته او سپين غاښو

افغانان داسې غېږي دي
چې په قش لاس مقابله دروس کويښه
افغانان داسې ننګيالي دي
چې نړاو بنځي ماشومان غزا کويښه

د افغانانو زړه دې وليد
چې په قش لاس دې نرغلوې تر کرملينه
د دينا ستر طاقت روسان دي
حیراني داده مجاهد یې نرغلوينه

تر ټکي، څه غږې دې وکړې
جیل ته دې بوتلل ډېر بې شمار عالمونه
امینه ته لا ډېر لعین وي
تا شهیدان کول بیا دې وویستل لستونه
بیرکه ته چې پرې لاپښ شوي
په کیمیاوي ګازو دې خوړين کړي عالمونه

بیرک له پلاره دې عاق شوی
حکله وطن پر شورويانو خرڅوینه
چې د ځوانانو مرګ نه وی
خدایه پر درکني به دې څه کم شوې ونه

جزاله مېنه دې سپيره شه
 پداسې ځوی چه یې تبه کړل عالمونه
 د جهاد تېرشول اووه کاله
 خالقه خدایه اتفاق څوک نه کومنه
 کاشکې جهاد په اتفاق شي
 روسان به ورك شي موبن به خپل وطن ته ځونه
 د افغانانو له غیته
 روسانو وکړل په هرځای کښې فزادونه
 افغانستان ته نظر وکړی
 هر غونډی د شهیدانو بېرغونه
 چې تور تانکونه یې ایری کړل
 ترغیرتي مجاهد سول ځله تاو شمه
 ځما شهیده ځوانه ورو
 د ارمانونه به دې جوړ کړ کتابونه
 شهید به ولې ځان مړ بولي
 د ډار توبې یې په بیرک ویلي دینه
 چې په هوا جازوه ولې
 د مجاهد تر ټوپک وکابزي غلوښه،

رالېونکې، «میرمن» ش - ل

خدايۂ همدا غڻ مي ترغوب ڪبي
 چي شورويان په تبنيته لامل له وطنه
 اي په سنگر کښي تورياليده
 حمله په جمع باندي ډېرلري خوندونه

جهاد به ولي په شا دروي
 چي کي کونکور سره خدائي ملگري شينه
 راجي پردي خبر حثان پوه کړو
 چي يويوالي به بري منځ ته راوړينه

مالين ونکي :
(بناغي تل ملا همکار)

شهيدانت وطن هرگز نميرد
 دل مؤمن قرار از غم نگيرد
 براه خاک خود سرده به شادي
 که آخر جاي خود را حق بگيرد
 « ثبات »

افغان مجاهدين

گل محمد خان «بېتاب» په کال ۱۹۶۷ کې زېږېدلی دی. دی ډیوې
نرمندارې کورنۍ غړی دی. په مېړه کچوړۍ کړي شريف الله خان
کښې اوسېږي او داوخت درولسم جماعت طالب علم دی.
ښاغلی بېتاب په شعر او ادب کې ډېرو فېر افضل صاحب او
پروفېسر ملتان شاه صاحب شاگرد دی. نظم او نثر دواړه ليکي. اوسه
په ليکي.

مقتل د کربلا شولو وطن افغانستان
نا تاره حزان راغي په گلونو دافغان
د لاسه د ظالم شولو سور اور ښکلی وطن
قتلېږي روزانه پکښه واړه او لوی حوانان
د پاره د اسلام د ننگ، غيرت او د پښتو
د ډېرونه شو پاتې کونډې رڼدې يتمان
واپس نه راځي شاته که سرونه يي غوڅېږي
په ننگ نه ملا ترې هر زلي د خوشحال خان
د کفر په دينا کې نرغلي راشي د غم
مټين د آزادۍ چې کله گټيږه ميدان

عکرو له خوا د عامه وژنو
زړه غوڅونکي لری .
همدا اوس په گران افغانستا
کښې له یوه مخي د کلیو او کورنو
په توپ تړل او بي دريغه بمبارد
همدا اوس نړهونې د بي
دفاع هېواد والو دسته جمعې
وژنه او سوځول .

همدا اوس اوس د مینو
په مخکښې د برچو په څوکو اود
کلاشکوف پر گولو د هغوی
د ځيگر ټولو غلبلول .
په دفاع ولس د کیمایي او زهرې-
موادو بي امانه استعمالول .

دنده په هېواد کښې لوړه ، ناروغي
فقر او وړانې ؛ او ګاونډيو
هېوادو ته د بي کوره او بي وسيلې
مهاجرې بهیر ، او بي سر پناه
حالت او درېونکي وضعه او د-
هغوی پر سر له يوې او له بلې
خوا سودا گري ، تشخندونه او
هو ! د جدي شپږمه دروسانو

د وحشیانه او لوڅ تیري شپږ
کال چي د غندنې په لړ کښې
يې د هیواد دنده د خدای لښکر
کفن پر تن مجاهدین دروسي او
کارملي عسکرو په بارکونو ، قتلو
او نورو تاسیساتو توانمن او کفر
ماتوونکي بریدونه کوي ، د ټوپک
پر خولو یې غندي اود سر
پر قربانی اود وینو په بدله
او دا دی د شري په شنه زمره
کښې د سختې یخې او واوروسه
د مجاهدینو تر توانمنو بریدونو
لاندې د ماتې خوړلې د بنمن
وروستی اوې لمرېزې او نړېزې
روسانو د افغانستان کلی کلی
بمبارد کړي ، او کود کور یې په توپ
وتارې ، مالونه یې لوټ او ماښت
يې تر تیغ تېر کړل ،
څه زور او پوځي طاقت یې
چي درلود د تش لاسو مجاهدینو
په وړاندې یې دریغ ونکړ ؛
خو لدې ټولو سره سره روڼ

د جدی د شپږمې تورې ورځې په اړه :

حَبِيبُ اللَّهِ « رَفِيع »

د کمونیزم خبره

ښه رهواسواوس حساب کمونیزم
نه آبرو شته ده ، نه آب د کمونیزم
کو د تاوی ، قتل عام ترینه نرېزې
د یته وایي انقلاب کمونیزم
شړندی د دروې ، غم وی ، ویرې ، دوک وی ، آه وی
چې نازل شي پرې عذاب د کمونیزم
باغچه یې په سروینو اوبه کیږي ږ
له له وینو قتل قلاب د کمونیزم
د منطق او علم ښه پکې نشته
سفسطه ده سوال او جواب د کمونیزم
د انسان له قیمتي وینو نه پرته
باوان نه لري بحاب د کمونیزم
په عمل کې سرچپه د تطبیق وړ دی
تش الفاظ دی سوړ کتاب د کمونیزم

د بیزو له نړیو (۲) څه سړتوب غواړئ
 حیوانیت دی انتخاب د کمونیزم
 سور پرچم د خونړي بنکېلاک سمبول دی
 تری ورپری سورخواب د کمونیزم
 ای په سره کتاب کښې ډوبه سردې هسکه کړه
 بې تعبیر دی رنگین خواب د کمونیزم
 هغوی هم ددې بنامار ترستونې تېر شي
 چه پرا نيزی چیرته باب د کمونیزم
 خپله هم په خپلو وینو باندي سره شول
 څوک چې گډ شول په سرخاب د کمونیزم
 هم یې شړوند او هم مردن - مردار مرداروي
 چې ډوب شوي په مرداب د کمونیزم
 چې په سره کښتی سواره غي په دې سیند کښې
 غرقوي به یې گرداب د کمونیزم
 هغه مله بیا په سره اور کښې سوځېدلی
 چې پرې شوی فتح الباب د کمونیزم
 هر مرز دور یې بیا د ستی نقش زمین وي
 چې په قارشي پرې ارباب د کمونیزم
 په خدمت یې چې ځان سترې اوتن آب کړ
 شوی غاړه یې تناب د کمونیزم

په نشه کښې یې شیشه په ولاړه (۳)

چې یې څښلي وو شراب دکمونیزم

په بالنت یې روح له بادره روان شو (۴)

چې وو پروت په تخت خواب دکمونیزم

وفادارو سره هم وفادار نه دي (۵)

دا قانون دی او دا داب دکمونیزم

توپ وي، ټانک وي، بم وي، دزدوي، درزوي، پزوي

تباه کن دي ټول اسباب دکمونیزم

م یې ونه سرچپه کړي ولې پورته (۶)

لغوي دی انقلاب دکمونیزم

حق په او تو بوتونشي پتو لم

که هرڅو غاړې کلاب دکمونیزم

تندې لاندې کړل په چول بیابان کښې

چې ووسم څوک په سړاب دکمونیزم

جشی غوندې له لوبې هلاکيزي

چې داغلی پرې سیلاب دکمونیزم (۷)

چین هم پوه شو پس له ډېر ترڅو لو

چې بی سړه دی سرباب دکمونیزم (۸)

چرنیکو که هرڅو چریزې وخت تېر دی (۹)

بهرته نه راچرغی آب دکمونیزم

داوس د قهر اورته به ورلويزي

خوك چې پښه زدي په مركاب د کمونيزم

د بلاغ يې شرگند شو ټول جهان ته

خيري شوی دی نقاب د کمونيزم

اوس د خلکو تر پېر وېر لاندې نسکورې

ختم شوی نور د باب د کمونيزم

په منطق نه غي، په تيلو غي، په ټانک غي

دی دا گاډی اوس کړاب د کمونيزم

چې د شپې په منزل غي خراغ راواخله

علا نه لري شهاب د کمونيزم

هاکسان چې کمونست ورته جامی وي

اوس خیرلی دی مهتاب د کمونيزم

له لمر څرکه تر زواله ووکوف کښې

په غروب دی ، سور آفتاب د کمونيزم

اوس دوينی د فشار په څنگ اخته دی

چې په وينو وو شباب د کمونيزم

د افغان د تېرې تورې په رڼا کښې

مخ لیده شي بي حجاب د کمونيزم

هغه لوږغی ، د دې ټپت دي خوا هڅونه

په دام نه نښلي عقاب ، د کمونيزم

ملمان افغانه! لوی ویاړ دې نصیب شو
چې دې وټاکه پایاب د کمونیزم

نه دېرش بېټه قصیده یې د توان نه ده
کتاب غواړي هر کتاب د کمونیزم

(۱) د کمونیزم دیالکتیک؛

(۲) د پاروین هغه نظریې ته اشاره ده چې انسان د
د بیزو اولاد بولي او کمونستان یې هم د خپل تکامل د
قانون له مخې په کلکه مني.

(۳) کله چې خلقيان او پرچميان په قدرت سره وړان شول او
خلقيانو پرچميان نرندانونوته واچول، د روس له خوا یې
اجازه نه درلوده چې ویې وژني نو خلقيانو د خپل قهر
سربېره د پاره د زجر او شکنجې په وخت کې په پرچميانو باندې
د فانتا بوتل استعمالول په دې بېټه هدې پېښې ته اشاره ده.

(۴) د روسی د بالست په وسیله د تروکي شرمېدلي مردانريد و
ته اشاره ده.

(۵) د تروکي وفادار شاعر د حفيظ الله لعین ته اشاره ده.

- (۶) چا وویل په کندهار کېږي دروسانو یوه ۴ یوه پېره زېره ونه له ځمکې راو ایسته او په ځانونو یې ودروله، ما ویل دا انقلاب لغوي معنی همدا ده.
- (۷) د حبشی وروستی کاغذ ته اشاره ده.
- (۸) د کمونیزم د ښکړتیا او زېږنت په باب د چین د حکومت او کمونست ځوڼد وروستی اعلان ته اشاره ده.
- (۹) چرینکو دروس دیکتاتور.
- (۱۰) وايي امیل کستان اسپوږی په وېاندې څیريزی دی عقیدي ته اشاره ده.

د ۱۰ مخ پاڼې

سوځونکی غم او غوسې دانې
خلاصېدو په تمه د چرسو او
افیونو لمن نېولې ده .

همدا علت دی چې د نشه یي
موادو په بدل کې په خپل
کلاشکوف او وسله هم صرفه
نه کوي .

له دې ټولو سره مقاومت ته
په کله ده چې دغه خونړۍ
فاجعې یوازې د شعار ، بیانيې
جلې او کنفرانس په چوکات
کې ونه غندي ، بلکې له دغې

فاجعې او تېرې سره د مقابلي
د غوڅ بري لار چې دیووا
او اتحاد لار ده په مخکې
وینسي .

دغه لار بري ته رسېدو لندې
لار ده او نېغه .

دغه لار د ځایي د مرستې
باعث ده او د رحمت - ځک
دا د لوی ځایي امر دی ،
او ضروري غوښتنه .

او مونږ یې باید د هدف او
منزل لار وټاکو او د منزل

خونړی سحر

پسرلی

ما بنام چه نړۍ ورو په تیارو کښې پتیدله
 بې شمېره وروڼه ستوری په آسمان بنکاره کیدل
 بهیر دنوریانو وو لیبلی خویه لار کښې
 نرمونښ غوندې حیران او پریشان بنکاره کیدل



چا لار وهله خپله چا وبل ته نوک نیولی
 شاید چه وودو غې به هم ختلی نړه ونه شاته
 د چا به نالیدلو پراوونوته وه بیر
 له چا به بنای بنکلی خاطرې وي بېرته پاته



یا بنای وروڼه ستوری هم دهسک په لویه دشته
 دایوله بله لرغې او قضا خواره واره تلل
 خنډونه ددو غې په لار کښې هم چیرته پراته وو
 چه پته خوله په ترهه یوله بله کناره تلل



چه شپه وخت پخوله او خوره چوپه چوپیا شوه
 د خو ورکو ویرانو کډی هم راووتلی
 وطن ته یی شا کړې وه دروس ظالم له لاسه
 په وېره او په ترهه یی اوږدې لارې نغښتلی



دوه هلته ، خلود هلته ، ډلی، ډلی ، غوټه ، غوټه
 لکه پاس په هسک کښې چه روان وروڼه ستوی
 خپل کورکلی او پېرې خاطري یی وی پرې ایښی
 روان په لویه دشته وو روځ پړاو په لورې



چه زور او ظلم نه وی شوک به کورکلی ته شا کړې ؟
 چه جبر او ستم نه وی خوږ وطن کله پرېزدي شوک ؟
 خپلوان او عزیزان چه واده شوندي سرگډ وو
 او داسې دخپل پلار نیکه مدفن کله پرېزدي شوک ؟



کری شپه هم په هسک او هم په نرمه وو منزلونه
 نه ستوری په آرام شول ، نه له ظلمه رایتلی
 مهرچه په افق کښې د زهنا ښې ښکاره شوې
 خواره شول د آسمان او نرمکې درست سپاره او پلي

په هسک چه سپېدې وچاودلې ستوري پوپنا شول
 دنړۍ کې دې درستی ليارو تالا والا کړي
 څوک هلته شهيدان شول ، څوک په يو په بله لامل
 بيا نرور د ملحدانو لور او مور سره جلا کړي



په محينو باندې پکې شول د پردو هسپالونه
 د عينو په سر وینو به ملکې زدې خالونه
 واده د ناز په خوب کې شول محروم له مور او پلار
 زاړه زدې په گور ورکو په خاطر کې مثالونه



دا څرنگه مهر و دایې څه مهر و صفاوه ؟
 په ورکو مهاجرو خوي کې د قیامت شپه
 په دروغو به څه پټ کړي ؟ مونږ لیدلي دي په سترگو
 تر دایې بهرونو پېر بڼه وي د ظلمت شپه



سپیدی

د نور اوومه اود

بيا هم ماڼي خوږې او رسوا
په مخامخ جگړه کښې خو
د مجاهدينو ايمان او د مته زور
ته نديوانې کموفستي نړۍ او د
وارسا پکت کوزگوري دي بلکې
د هغوی ټانکونه ، الوتکې او
نور جنگي وسايل د مجاهدينو
ښو ته نسکور پراته دي او-
ټپت .

په مخامخ جگړه کښې د
وارسا پکت دغه شرم او رسوايي
مرگ دی چې له خپل نيتول
مادي او پوځي قدرت او وحشت
سره سره يې د پنځو کلونو په
تېرېدو يوازې د کابل ښار هم
ځان ته په امن نه شو کړی .

د ټانکونو دننه هم په پولادي
ديوالونو کښې روغ پاته نه
شول او داسې شپه فشته
چې مجاهدينو د کابل ښار پرې
سره تېر نه وي گزولې او
د اور تنور .

د مجاهدينو له بريده يې په
رڼا ورځ له عسکري تاسيساتو
د اور لمبې پورته کړي
او د ماڼي لوخړې .
له دې پرته په ملگرو ملتو ،
ناپيلو هېوادو کنفرانسونو او
نورو غونډو کښې هم روسانو
ته تاريخي سرکوزي ور په برخه
دی .

نه خپلو رقيبانو ته پورته کلي
شي او نه خپلو اقارو او
غلامانو ته .

اوس چې روسان په کابل
کښې د خپل ترخه شړندلانه
پنځم کال په تېرېدو ويښي په
مقابل کښې خپله کمزوري او ماته
لا ښه احساسوي او په رواني لحاظ
هر څه له لاسه وتلي بولي او بې
له دې چې د نورې رسوايي
انتظار وباسي بله برخه شي فکر
کوي . داسې چې د حالاتو په
وړاندې يې نور دغه اروا-

(پانگه ۱۶۵ مخ کا)

سید اسمعیل « فاطمی »

دفعات شصت و یکم امپراطوری روسیه

هجوم قوای روس بر
افغانستان و دستا خیز سر
تاسری ملت قهرمان افغان
به خاطر دفاع از عقیده، آزادی
و تمامیت ارضی کشوردیک، رستخیز
بی سابقه ای در تاریخ جهان
است.

روسها فکر میکردند
و مغرور به موفقیت های
دیرین خود بودند که می
توانند بسیار به آسانی
و در مدت کم و همچنان به زور
تجهیزات نظامی مدرن عصر
افغانستان را اشغال کنند

و مانند عدو ممالک دیگر جهان
مشعل تابناک آزادی را در
این سرزمین انقلاب خیز
و مرد پرور نیز به قبا سپارند
اما ملت بجاهد و مسلمان پاسخ
تجاوز روس را در یک
جمله خلاصه کرد که افغانستان
نه چکوسلواکیا است، نه
رومانیا است و نه بجارستان
است.

افغانستان سنگر اسلام است
و سرزمین قهرمانان
و آزادی خواهان تاریخ.
چنانکه جهان عملاً تا شا

افروندند.

از اطفال و زنان چرخته
تا پیرمردان و جوانان
افغانستان به دشمن بدزایع
مختلف ضربه زدند نافوائی
از طریق نان ترکاری فروش
از طریق ترکاری و میوه فروش
از طریق میوه روستها را به
هلاکت رساندند.

دختران این سنگر نفیر
شکن و آزاده بایرقلهای
آزادی بخش اسارت شکن
الله اکبر به روز روشن در
جاده ها و شهرها راه پیمائی
کردند و بر ضد علاقه دار
غلام و دست نشانده کابل
(ببرک) شعار دادند و خواستار
استقلال سرتاسری کشور و
خروج قوای مهاجم روس
از خاک خود شدند اما در
عوض روستهای جنایتکار،
نامرد و متجاوز از طیاره

کرد، که روستها نه تنها
قادر به تسخیر افغانستان نیستند
بلکه در مدت شش سال
مؤفوق به تسخیر یک دره کوچک
افغانستان هم نه شدند.

جهانیان به چشم سر
دیدند که روستها کوه ها را
آتش زدند شهرها را به
دشت ها مبدل ساختند دهکده
ها را ویران کردند اطفال
بی گناه و پیرمردان و پیره
زنان را شهید ساختند جوانان
با غیرت و شجاع افغان را نامردانه
قافله وار به زندانها و کشتار
گاه ها کشاندند.

اما نه تنها مقاومت افغان
ها را سرکوب ساخته نتوانستند
و نعره های پا عظمت
الله اکبر مجاهدین را
خاموش کرده نتوانستند بلکه
در نتیجه به شجاعت و خشم مردم
ده چند و صد چند مرتبه نیرو

آغاز سقوط

عساکر شان در کوه ها و دشت ها
ودره های افغانستان
به طور یارگار باقی میماند.

و امروز آن سوپر پاور
که از شنیدن نامش به
اندام جهانیان لرزه می افتاد
بدست پرتوان افغان های
شجاع و آزاده کوبیده میشود
و عملاً نابود میگردد.

قابل به تذکر است که این
اولین رستاخیز قهرمانان
افغان در طول قرنها نیست بلکه
در مراحل مختلف تاریخ در مقابل
زورگویان و استعمارگران
عصر مردانه وار به پا خاسته
اند و چشم های تجا و زرا
باشمیر آزادی کورباخته اند.

اگر چندی به عقب بر
گردیم و به تاریخ خونبار
و پر افتخار افغانستان مراجعه
کنیم خواهیم دید که امپراطور
های بزرگ جهان درین

های توپدار و تانک های
غول پیکر استفاده کردند
دختران قهرمان را به
جرم اسلام و آزادی شهید
ساختمند این عمل بارها در
همه شهر های افغانستان
تکرار شده است.

اطفال توسط غولک و پلیمان
در هر نقطه افغانستان روس
ها را مورد هدف قرار داده
و ضربه زدند و فریاد نظامیان
شان به کرملین سر
کشید که امریکا سلاح بی
صدای را برای افغان ها
کسک کرده است.

کاروان های نظام شان
با سنگ، چوب و بیل و تبر
بجادهین ضربه دیدند و
نابود شدند و هر روز لاش
های تانکهای سوخته
شده و طیاره های سرنگون
شده و جبهه های شکسته

و اختلافات و عدم وحدت
سیاسی و رهبری واحد
سقوط امپراطوری جنایت
کار و منحوس روسیه
آغاز گردیده است.

و حتمی و قطعی است که کشور
های اسلامی تحت استعمار سیه
به زور بانروی قهرمانان
افغان آزاد شوند و یک
بار دیگر بیرق
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ .
در آن جا به اهتران درآید.
(إِنَّا لِلَّهِ)

سرزمین آزاده و زنجیر شکن
سقوط کرده است.

چنگیز و انگیز و هلاکو
در همین سرزمین با شکست
مواجه شدند اسکندر کبیر
در کوه های بلند و دشت
های پهن و دره های
وسیع افغانستان به زانو
درآمد.

تیمور در همین خاک
لنگ شد. و از همین جا به
تیمور لنگ شهرت یافت. و
ناچار از طریق صلح از افغانستا
عبور کرد و

خلاصه هر قدرت متکبر
و ظالمی که نابودی و
زوالش نزدیک شده است
دیوانه و از بر افغانستان
هجوم آورده و بالاخره سرکوب
و نابود گردیده است.

و امروز نیز با وجود
این همه بی قطبی ها

غټې غټې خبرې

پاسنی

ور په زړه شو چې باید غټې
غټې خبرې وکړي ، نو ویل
ویل : آس ، اوبس ، پیل ، د-
حاجي شرنده ، او دا سپي خو
غائبی دی ؟

برک هم لکه هغه ساده -
نروم چې هر خویې روسي
مشاورین پوه کړي چې پورته
کښنه ، او لویې لویې خبرې
کوه چه ملي مشر او رهبر ښکاره
شي

دده خوار نه ناسته پاسته سمه
شوه ، نه یې کله داسې خبره په خوله
چې دده لویې ثابته کړي ، چې کله
د مشاورینو په ډېر زيار او زحمت
پنځه جملې فستېا نږې او د
هضمولو وړ په خوله ورشي ،

یوله عقله پل ته مور کوژده
کړې وه ، یوه ورځ روان
شو چې د خوانې کره لاسي شي ،
مور ورته ویلي وو :

گوره چې پوزه مو را پرې نکرې
چې ور شي سلام به ورته کوې
بیا پام کوه چې سپکه وضغه
ونکرې بره خواته تېر شه ،
سم دروند کښنه او غټې غټې
خبرې کوه

دی چې ور ورسېد ، له
سلامه وروسته نېغ تېر شو
د خوږې برې خواته پد
اوډل شویو فالتو بسترو پاس
کښېناست ، چې خوانې د کور
کلي حال ترې وپوښت .
ده ته د مور درېیم نصیحت

ببرک چې مسکو ته ځي په
کابل کښې يې پرچي ملگري
پوه کړي چې گوره پوزه
مو پرې نه کړې ، سم
کښنه او سم غږېږه ،
غټې غټې خبره کوه چې
د سړي په سترگه درسته ،
وگوري او تمه يې درنه
وڅېږي

له هغې خوا چې راجي نوروستا
هم ده ته ډېرې غټې غټې
خبرې ور زده کړي او سم
پرو گرام ور کړي چې :
داسې به کوي او داسې
به وايي ، خو د ده خوله
چې په کومو خبرو بنسټ
شوې ده هغه يې بې ارادې
له خولې وځي او په ډېر
دروند آواز و وايي :

(آس ، اوښ ، پيل او)
دا سپي څو غاښي دي ؟
چې کله يې خپل ملگري

فوزا ورسې د ځان پرسولو
فکر غټې غټې خبرې
ور په زړه کړي او د هغه
نروم غوندې هغه ده
په ناقص فکر يو څو
مکړې غټې غټې خبرې
ور په زړه شي يعنې
آس ، اوښ ، پيل ، د
خايي شرهنده او داسې
څو غاښي دي ؟

هغه نروم بيا لا تر ده
بختور وو د ده بد مرغه
بد مرغي د ډېر تأسف
ور ده چې دواړه ځايه
بايد ځان کنټرول کړي .
(هم د مور کره او هم
د خواښې کره) .

هغه زوم سرځان خواښې
ته پړاوو دې مجبور دی
چې څو ځايه ځان غټ
وښي خو چې غټ نه دی
په څه به غټ شي ؟

ډېر واپه شيان غټ بڼه
 او ډېر بڼه غټ حقيقتونه
 نه پېژني ، په دې نه
 پوهېږي چې غټې غټې خبرې
 څوې دي او سرې پرتصني
 خبرو ډول او آواز نه لوستېږي .
 که سل ځله ځان وپرسوي ،
 چې لوی نه وي په ډډ
 آواز او اوتو بوتو یې
 لوستل امکان نه لري .
 ډېرې عادي خبرې که د
 کوچني او بازار په لهجه
 هم وي نر ځله تر دې
 نېغ دي چې ووايي :
 آس ، اوښ ، پیل ، د حاجي
 شرنده او بالاخره دا -
 سپي څو غاښي دي ؟

دروسي مشاورينو په امر او -
 سلا خوښه د قومي
 مشرانو په نوم له کوڅو
 او بازارونو وړ ته راټول
 کړي ده ته یې تر وار
 له مخه ډېر ویلي وي چې
 ځان به وړ ته د قوم
 خواخوږی او د دوئی واقعي
 غمخوښې او داسې به
 بڼه وي چې نر د اولس
 په خوښه کار کول غواړم .
 خو د ده شپه او ذهن
 داسې عیار شوی دی چې
 په پختمه جمله پسې بې
 ارادې هغه غټې غټې خبرې
 د ده له خولې وباسي چې
 دوئی یې تصور هم نشي
 کولای .

د دې پر ځای چې اولس
 له ځانه خوښ کړي ، نر
 یې هم و تړوي .
 ده ته د هغه نر غوندې



بوق و کرناي ، هسي ها يا نها بانگرهيله گري ها ، کارا نخواهد افتاد.

SPEADI

Editor

**MOHAMMAD SIDDIQ
PUSSARLI**

Vol: 1 No. 6

JANUARY 1985

SPEADI

Editor

**MOHAMMAD SIDDIQ
PUSSARLI**

Vol: 1 No. 6

JANUARY 1985

تفسیر از آیات قرآن حکیم



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ۝ الْآتِصِرُوا بِعِزِّكُمْ عِزَّابًا إِلَهُكُمْ ۝ وَيَسْتَبِدُّ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ الْآتِصِرُوا فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى ۝ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ (سورة توبه آیه ۴۱)

ترجمه : ای مؤمنان شما را چه شده که چون بشما گفته شود در راه

خدا بیرون آئید ، بر زمین گراف می کنید ؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِهِمُ الظُّلُمَاتُ
يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ؕ

سورة البقرة آیت (۲۵۷)

وجه اشتراك

در امریکا : سالانه ۳۰ دالر

اردو پا : ۲۵

پاکستان : ۴۰ روپيه

ششمايه نصف قيمت